

# پیام بدیع

سال چهل و یکم  
شماره ۴۴۳  
سپتامبر ۲۰۲۳  
سال ۱۸۰ بدیع



# پیام بدیع

سال چهل و یکم  
شماره ۴۴۳  
سپتامبر ۲۰۲۳  
سال ۱۸۰ بدیع

# پیام بدیع

سال چهل و یکم

شماره ۴۴۳

سال ۱۸۰ بدیع

۱۴۰۱ شمسی

سپتامبر ۲۰۲۳

## فهرست مطالب

صفحه

عنوان

- |    |   |
|----|---|
| ۱  | مناجات حضرت بهاء الله - طلب عفو و غفران               |
| ۲  | مناجات حضرت عبدالبهاء - حمد و ثنا                     |
| ۳  | نامهٔ محفل روحانی ملی خطاب به جامعهٔ بهائی آمریکا     |
| ۴  | از دفتر خاطرات جناب علی اکبر فروتن از کتاب "حکایت دل" |
| ۶  | شعر "مایهٔ هستی" - از زنده یاد خانم دکتر طلعت بصراری  |
| ۷  | صدای پای صبح - مهوش شهریاری و فریبا کمال آبادی        |
| ۱۷ | داستان ما یکی است - نخستین اعدام دسته جمعی زنان ...   |
| ۲۲ | شعر "در رثای شهدای سبعة یزد" - از جناب روح الله بهشتی |
| ۲۴ | بهاییان یمن - گزارش از کیان ثابتی                     |
| ۲۸ | "تأیید طایف حول اقدام است" - خاطره مهوش ندیمی         |
| ۳۳ | شعرای قرن اول بهائی - روحانیه بشرویه                  |
| ۳۸ | دربارهٔ بهائی بودن در دوران نوین - فاضل غیبی          |
| ۵۱ | برگهٔ تقاضای اشتراک مجله                              |

طلب عفو و غفران

## الها معبودا مسجودا

شهادت می دهد عبد تو به وحدانیت تو و فردانیت تو و از بدایع فضلت  
 مسألت می نماید آنچه را که سزاوار بخش تو است و ظهور و بروزش از دفتر  
 عالم محو نشود سحاب اوهام او را ستر ننماید و غمام ظنون او را از اشراق  
 باز ندارد ای کریم هر صاحب بَصَر و سمعی بر کَرَمَت شهادت داده و بر  
 سبقت رحمتت گواه عبادت را از دریای شناسائی محروم منما و از انوار  
 وجه ظهور منع مفرما توئی بخشنده و مهربان لا اله الا انت العزیز و المَنَّان.



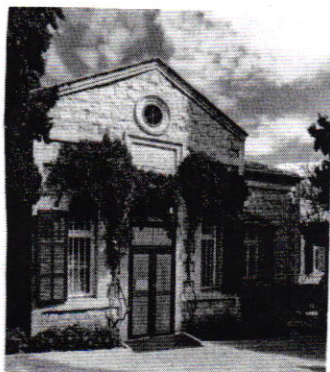
حمد و ثنا

## هوالبهی

ای بخشنده و درخشنده و مهربان شکر ترا که شاهراه حقیقت نمودی و  
 عنایت فرمودی و صبح روشنی طالع نمودی و فضای گلشنی واسع بگستردی  
 در ظلّ شجره انیسا مأوی بخشیدی و بزم الّست آراستی و از جام میثاق  
 سرمست فرمودی و در زمرة ثابتان این دوستان را محشور نمودی  
 ای مهربان توئی مؤسس عهد و پیمان ای یزدان توئی ملجأ و پناه راسخان  
 ای منان توئی مدلّ بی خردان و متقم از متزلزلان .

ع ع





برگرفته از امریکن بهائی

مورخ سپتامبر و اکتبر ۲۰۲۳

## نامهٔ محفل روحانی ملی

خطاب به جامعهٔ بهائی امریکا

مورخ ۲۸ ژوئن ۲۰۲۳

دوستان عزیز بهائی؛

محفل روحانی ملی خبری را که امروز از مرکز جهانی بهائی رسیده با آن عزیزان در میان می‌نهد. این خبر دربارهٔ تغییر سیاست در مورد حضور افراد غیربهائی در ارض اقدس است که به علت ملاحظات امنیتی فعلی در اسرائیل صورت گرفته است.

در نامه‌ای که از جانب بیت‌العدل اعظم نگارش یافته این توضیح درج شده است:

"از این پس، برای "دائرةٔ امور زیارت" (Department of Pilgrimage) ممکن نخواهد بود که هنگام دعوت از احباء برای زیارت یا یدارهای کوتاه، افراد غیربهائی را نیز مشمول دعوت نماید مگر آن‌که افراد مزبور والدین، فرزندان یا همسران احبایی باشند که آنان را همراهی می‌کنند."

هرچند ممکن است این اقدام ضروری مایهٔ سرخوردگی بعضی از دوستان شود، بیت‌العدل اعظم اظهار امیدواری فرموده‌اند که ممکن است این محدودیت در آینده رفع شود.

در صورتی که زائران و دیدارکنندگان پرسشی دربارهٔ سفرشان داشته باشند، می‌توانند مستقیماً با "دائرةٔ امور زیارت" تماس حاصل نمایند.

ایمیل: [pilgrimage@bwc.org](mailto:pilgrimage@bwc.org)

شماره تلفن: 972.4.835.8511

با تحیات ابدع ابهی

منشی: کنت ای باورز

## برگرفته از کتاب "حکایت دل" از دفتر خاطرات جناب علی اکبر فروتن

در سبزوار ما رسم بر این بود که شاگردان مکتب‌ها به منزل کسانی که نوزادی داشتند می‌رفتند و سرود تهنیت می‌خواندند و پول و شیرینی گرفته به آخوند مکتب می‌دادند و در ازای این خدمت آن روز آزاد می‌شدند.

بنابراین ما همیشه گوش به زنگ و مراقب بودیم و به محض اطلاع به سراغ چنین خانواده‌هائی می‌رفتیم و سرود معروف:

"سلام الله به روی همچو ماهت امیرالمؤمنین پُشت و پناهت"

را می‌خواندیم و صلّه و انعام می‌گرفتیم و آن روز را از زندان مکتب می‌رستیم، اما همیشه این نعمت به سهولت دست نمی‌داد و وقتی شاگردان دو و گاهی سه مکتب با یک‌دیگر در مَعْبَرِ التِّقَا می‌کردند جنگ مغلوبه می‌شد و هرکدام می‌خواستند زودتر به مقصد و مقصود برسند، زیرا اهل آن خانه تنها به یک‌دسته اجازه دُخول می‌دادند و بچه‌ها این سَنَت را به خوبی می‌دانستند.

پس از یک سال مرا ازین مکتب به "معلمخانه" انتقال دادند، یعنی به مدرسه‌ای فرستادند که جدیداً در سبزوار به اسلوب مغرب زمین استقرار یافته و دارای صندلی و نیمکت و تخته سیاه و مدیر و ناظم و زنگ تنفس و امثال آن بود. یکی از معلّمین به ما فرانسه هم درس می‌داد که به او مسیو می‌گفتند. نام معلمخانه ما "مدرسه مبارکه علویه" بود که در برنامه علاوه بر دروس مرسومه در مکاتب مادیه، حساب - تاریخ - جغرافیا - شیمی و نظائر آن نیز گنجانیده بودند. عصر روزی که من خوشحال و خندان با سایر شاگردان برای رفتن به منزل در صف ایستاده بودیم و ناظم مدرسه که از طهران آمده بود ما را سان می‌دید، نگاهش به من افتاد که با دوست همجواریم گرم صحبت و خنده بودیم و گویا برای یک‌دیگر شکلک درمی‌آوردیم. از سوءاتفاق ناظم چنان گمان نمود که من او را به باد

استهزاء گرفته‌ام، با فریادی غضب‌آلود از فراش فلک خواست و به هر دو پای من آنقدر شلاق زد که خون جاری شد و بالمآل مرا به پشت حمال داده به منزل رساندند. بعد از این حادثه دیگر به معلمخانه نرفتم و شنیدم که ناظم هم از شغل خود منفصل و از سبزواری فراری و به طهران منتقل شده است.

در همین بُرهه از زمان که من در خانه می‌ماندم و به مدرسه نمی‌رفتم، روزی از دوست همدرسم که به دیدن من آمده بود شنیدم کالسکه آتشی به سبزواری آمده و بدون اسب راه می‌رود. خیلی حیرت کردم و برای تماشای آن با اجازهٔ مادرم به همراهی رفیقم به بازار رفتم.

در وسط بازار سرپوشیده کاروانسرائی بود که کالسکه آتشین در محوطهٔ آن قرار داشت و دور آن را با طناب گرفته بودند که کسی نزدیک نرود و در مدخل مردی با لباس خاکی و عمامهٔ قهوه‌ای ایستاده بود و شلاقی به دست داشت. من خود را به جمع تماشاگران رساندم و از زیر طناب به چابکی وارد محوطه ممنوعه شدم که ناگهان سوزشی دردناک در پشت خود احساس کردم. سرم را برگرداندم، دیدم آن مرد خاکی‌پوش شلاق را دوباره بلند کرده که بر بدن یک لای پیراهن من فرود آورد، به سرعت برق از آن مُغاک خطرناک بیرون جستم و ساعت‌ها تحت تأثیر آن مناظر قرار داشتم.



## “مایه هستی”

زنده یاد خانم دکتر طلعت بصاری

من ز سودای تو ای دوست سر از پا نشناسم  
 غرقه عشقم و زآن قطره ز دریا نشناسم  
 روی دلجوی تو شد جلوه‌گه ذاتِ خدایی  
 من جدا از رُختِ ای یار، خدا را نشناسم  
 مستم از دیدهٔ مخمور تو ای مایهٔ هستی  
 با نگاه تو دگر باده و مینا نشناسم  
 با وجود تو نباشد خبر از هستی خویشم  
 مهر از ماه و ثری را ز ثریا نشناسم  
 دولت عشق نبازم که گرم لطف نماید  
 بی‌نیاز از همگان، پست ز بالا نشناسم  
 کهنه شد قصهٔ مجنون و دلارایی شیرین  
 من ز فرهاد سَمَرِ قصهٔ ز لیلا نشناسم  
 نه به استاد مرا هست نیازی نه به دفتر  
 “طلعت” دوست شناسم، آلف از با نشناسم



## صدای پای صبح؛ مهوش شهریاری و فریبا کمال آبادی اسفندیار دواچی

بعضی چیزها ارزش رنج بردن را دارند. (یان پاتوچکا)



شاید برخی از آن‌هایی که در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ در دبیرستان عاصمی در تهران درس می‌خواندند هنوز به یاد بیاورند دختر پُر شور و شری به نام مهوش شهریاری را که در آن‌جا هم درس می‌خواند و هم، در فقدان دبیر مربوطه، در کلاس‌های دیگر درس می‌داد. مهوش عاشق معلم شدن و همراهی با دانش‌آموزان بود. مهوش شهریاری (۱۳۳۱) متولد زوارهٔ اردستان بود. در همان‌جا بالید و در نوجوانی همراه با خانواده به تهران مهاجرت کرد. از دبیرستان عاصمی که دیپلم گرفت در دانشگاه ابوریحان پذیرفته شد. در رشتهٔ علوم تربیتی درس خواند و هم‌زمان در مدرسهٔ راهنمایی عسجدی استخدام شد. خیلی زود ناظم شد و بعد مدیر مدرسه<sup>۱</sup> با کمیتهٔ ملی سوادآموزی نیز همکاری داشت، تا این‌که پس از

انقلاب فرهنگی از کار اخراج شد.

ده سال پس از تولد مهوش در اردستان، فریبا کمال‌آبادی (۱۳۴۱) در تهران به دنیا آمد. اقتضای شغلی پدرش، در مقام پزشک شاغل در خدمات درمانی دولتی، او و خانواده را به دامنه شمالی البرز کشاند، به زیرآب، قائم شهر و ساری. در زیرآب که بودند میان خانه و مدرسه چند کیلومتر فاصله بود. فریبا، به سفارش پدر، این فاصله را پیاده می‌پیمود. پدر فریبا به همکارانش سپرده بود که مبادا از روی خیرخواهی در مسیر مدرسه فرزندانش را سوار کنند. قصد او این بود که بچه‌هایش را از همان کودکی به سختی عادت دهد.<sup>۲</sup>

فریبا که دانش‌آموزی ممتاز بود، پس از گرفتن دیپلم، از ادامه تحصیل در دانشگاه‌های رسمی باز ماند. ایدئولوژی حاکم راه ترقی او را بسته بود.

### مشارکت در پی‌ریزی دانشگاهی غیررسمی و فرهنگی موازی:

در اواخر دهه ۱۹۷۰ (حدود ۱۳۵۶) وتسلو بندا، فیلسوف چک، مفهوم "شهر موازی" (Paralle Polis) را مطرح کرد<sup>۳</sup>، هدف او پی‌ریزی فرهنگی بدیل و زیرزمینی بود که از استیلای فرهنگ حاکم و رسمی حکومت تمامیت‌خواه چکسلواکی آزاد باشد. بعدها واتسلو هاول همین ایده را تحت عنوان "فرهنگ موازی" (Parallel Culture) بسط داد.<sup>۴</sup> هاول آرزومند "جوامعی آگاه، غیر بوروکراتیک، پویا و آزاد بود که شهر موازی را تشکیل می‌دهند.

هم‌زمان، و بر اساس ایده‌ای مشابه، در لهستان اساتید برکنار شده، دانشگاه سیار (Flying University) را به وجود آوردند. در آن سال‌ها در لهستان "به علت پایش دقیق سیاسی و ایدئولوژیک دانشجویان" بسیاری از جوانان از دانشگاه اخراج شده یا اصلاً به آن راه نیافته بودند. در این میان، طبیعی بود که استادان بیکار همان‌قدر مشتاق تدریس باشند که دانشجویان اخراجی تشنه آموختن، در نتیجه، دو گروه یادشده به هم پیوستند و دانشگاه سیار را پدید آوردند.<sup>۵</sup>

یک دهه بعد، در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) در ایران، دانشگاهیان بهائی که طی انقلاب فرهنگی از کار برکنار شده بودند به یاری جوانان هم‌کیش محروم از تحصیل خود شتافتند و به پی‌ریزی دو دانشگاه غیررسمی همت گماردند: یکی مؤسسه‌ای با نام "معارف عالی" با واحدهای درسی عمدتاً درون دینی و نیز واحدهایی از علوم انسانی و دومی مؤسسه‌ای به نام "علمی آزاد" (BIHE) با ارائه

دروسی در رشته‌های مختلف علمی. کلاس‌های این دو دانشگاه در خانه بهائیان تشکیل می‌شد. اساتید، اغلب، رایگان درس می‌دادند و عده‌ای به طور داوطلب مسئول رتق و فتق امور پیچیده و در عین حال منظم دانشجویان، از جمله مسائل مربوط به پذیرایی، رفت و آمد و اسکان آنان در منزل بهائیان پایتخت بودند. این مجموعه در نهایت، فرهنگی بدیل را در دل فرهنگ حاکم و رسمی شکل داد که به اعتباری "فرهنگ موازی" هاول و "دانشگاه سیار" در لهستان را به یاد می‌آورد. در این بین، مهوش شهریاری که به تازگی از کار در مدرسه اخراج شده بود، به عضویت هیئت مدیره معارف عالی درآمد و فریبا، که از ادامه تحصیل محروم مانده بود، در زمره نخستین دانشجویان همان مؤسسه قرار گرفت. فریبا در دهه ۱۳۷۰ در مؤسسه BIHE در مقطع کارشناسی ارشد روان‌شناسی آموزشی خواند و در سال‌های بعد فریبا و مهوش در مؤسسه اخیر به تدریس پرداختند.

در سال ۱۳۸۵ مهوش و فریبا بر اساس توانایی‌هایی که در مؤسسات آموزشی از خود نشان داده بودند به عضویت "یاران ایران" درآمدند، هیئت مدیره‌ای هفت‌نفره (دو زن و پنج مرد) که وظیفه‌اش اداره امور بهائیان ایران بود. یاران ایران عمدتاً در اوایل سال ۱۳۸۷ بازداشت شدند و در دادگاهی که به قول شیرین عبادی و مهناز پراکنند، وکلای این پرونده، "ذره‌ای مدرک و سند"<sup>۶</sup> علیه متهمان وجود نداشت، به بیست سال حبس محکوم شدند که در نهایت به ده سال زندان تعزیری کاهش یافت.

### حبس ده ساله، در میان فعالان سیاسی

در اسفند ۱۳۸۶ (مارس ۲۰۰۸) مهوش، پیش از دیگر اعضای یاران ایران، در مشهد بازداشت شد. او یکی از سیزده زن زندانی است که در کتاب شکنجه سفید مصائب خود در بند امنیتی مشهد را شرح داده و در جایی از این کتاب می‌نویسد: سخت‌ترین تهدید وقتی بود که بازجو به من گفت پسر هفت‌ه‌ای دو بار می‌آید مشهد و این خطرناک است و ممکن است در راه سانحه‌ای پیش بیاید.<sup>۷</sup> او پس از مدتی به سلول‌های انفرادی زندان اوین منتقل شد. مدتی بعد، در اردیبهشت ۱۳۸۷ (مه ۲۰۰۸) فریبا و دیگر اعضای یاران نیز بازداشت شدند. مهوش و فریبا حدود دو سال و نیم در سلول‌های در بسته بازداشت بودند.<sup>۸</sup> در این برهه طاق‌فرسا مهوش با نیایش و درون‌بینی عرفانی در برابر فروپاشی روانی پایداری ورزید و

فریبا، افزون بر نیایش، تلاش کرد با استفاده از تکنیک‌های روان‌شناختی محرک‌های حسی پیرامون خود را در سلول انفرادی فعال سازد. در همین دوره بود که فریبا تکه هویجی را در آب گذاشت، هویج ریشه زد و برگ داد. در یکی از روزهای ملاقات کوتاه فریبا هویج سبز شده را به عنوان هدیه تولد به ترانه، دختر نوجوانش داد تا در ضمن به او نشان دهد که در آن تنگنا نیز می‌توان رشد کرد.<sup>۹</sup>

دادگاه آن‌ها اما بارها به تعویق افتاد. سرانجام در مرداد ۱۳۸۹ (اوت ۲۰۱۰) معلوم شد که یاران ایران، از جمله فریبا و مهوش، به بیست سال حبس محکوم شده‌اند. وقتی قاضی مقیسه این حکم سنگین و تکان‌دهنده را به مهوش ابلاغ کرد، او رو به قاضی کرد و گفت: "آقای قاضی، اگر حکم اعدام می‌دادید شیک‌تر بود." آنگاه لبخندی زد و از اتاق بیرون آمد. فریبا نیز با شنیدن حکم صادر شده به قاضی گفت: "چقدر جالب، مثل نمره‌های مدرسه‌ام، بیست." از قرار معلوم، تا آن وقت هیبت زندان در نظر آنان فرو ریخته بود. مرور زمان نشان داد که طعنه آن دو نه یک شوخی تلخ، بلکه بیان اراده‌ای خلل‌ناپذیر بوده است.

به هر روی، مهوش و فریبا پس از دو سال و نیم بازداشت موقت و بلا تکلیفی، به بند زنان زندان اوین، آکنده از زنانی ممتاز از طیف‌ها و نگاه‌های گوناگون منتقل شدند. مهوش و فریبا کم‌کم با شرایط جدید خو گرفتند. مهوش که پیش‌تر در سلول‌های انفرادی در ذهن خود در شعرسرایی طبع‌آزمایی کرده بود، اینک "دردهای بی‌تکاپو" و "رنج‌های تقطیر شده‌ی" خود را به قالب کلمات درمی‌آورد و "حبسیات" اش را به کاغذ می‌سپرد.<sup>۱۱</sup> فریبا نیز علاوه بر بافندگی، خواندن کتاب و حل جدول در مطالعات گروهی شرکت می‌جست، بهره می‌گرفت و بهره می‌داد. رفته رفته، آن دو، چونان دو (مادر مهربان)، آغوش خود را "بی‌دریغ" به روی دختران و زنان دردمند زندان گشودند.<sup>۱۲</sup> عاطفه نبوی، فعال دانشجویی و زندانی سابق می‌نویسد: بچه‌های کم سن و سال‌تری که در بند ۲۰۹ در سلول مهوش و فریبا حبس می‌کشیدند، خوش‌شانس‌ترین‌ها بودند: هم محبت مادرانه در دسترسشان بود و هم دوراندیشی و تجربه حبس و بازجویی... خوش مشرب، خوش ذات، صمیمی، بامزه و باسواد بودند و آدم کیفیتی بیش از این را از یک هم‌بند که چه عرض کنم، از هیچ بنی بشری انتظار ندارد...<sup>۱۳</sup>

مریم شفیعی‌پور، فعال دانشجویی و زندانی سیاسی، نیز خطاب به مهوش می‌نگارد: "خوش به حال بچه‌هایی که توی روزهای سیاه و سرد زندان آغوش گرم

تو دلشون رو زنده کرد و سرپا نگاهشون داشت.<sup>۱۴</sup>

گاه شیوه مواجهه آن دو با مصائب زندان دیگر بانوان زندانی را تحت تأثیر قرار می‌داد. از جمله بهاره هدایت که خود بارها طعم تلخ حبس را چشیده و اکنون نیز زندانی است، به همسرش امین احمدیان می‌نویسد:

”می‌دونی امین، وقتی به فریبا و مهوش نگاه می‌کنم، با این همه رنجی که بردن از سال‌های قبل، خصوصاً فریبا، دو سال و اندی زندگی یکنواخت توی سلول‌های ۲۰۹ که تصورش هم خون رو توی رگ‌هام منجمد می‌کنه و حالا هم با هم‌چین حکم سنگینی... الان هم نزدیک به چهار سال حبس بدون یک روز مرخصی و با این حال پُر از ایمان، هنوز محکم و پابرجا، پُر از محبت، صبر، سرشار از زندگی و انرژی، اخلاق، روشنی‌اند. خُب، من می‌خوام چی بگم جلوی این‌ها؟! وقتی به این‌ها نگاه می‌کنم، چقدر ناجوانمردی آدم‌هایی مثل... جلوی چشمم کوچیک می‌شه، انگار که یادم می‌آد دنیا فقط پُر نشده از آدم‌هایی مثل اون‌ها و این که ما تنها کسانی نیستیم که به اصطلاح بهای آزادی و عقیده‌مون رو می‌دیم.“<sup>۱۵</sup>

### فرو ریختن حصارهای موهوم و دمیدن صبح همبستگی

به مرور زمان، همه زنان بند عقیدتی و سیاسی اوین، فارغ از گرایش‌ها و نگاه‌های متفاوت، هم‌رنج و غم‌خوار یکدیگر می‌شوند. باز هم بهاره هدایت، با غم‌گساری و ظرافتی بی‌مانند، درد مادرانه فریبا را به وصف می‌کشد:

”اولین باری که فریبا می‌خواست توی ملاقات حضوری با دخترش ترانه، برایش فلاسک چای ببرد، دیدم هی قند می‌گذارد توی ظرف، فکر می‌کند، قند را برمی‌دارد، شکلات می‌گذارد. باز فکر می‌کند و آن را برمی‌دارد و خرما می‌گذارد! پرسیدم چه کار می‌کنی؟ گفت یادم نیست ترانه چایش را با قند می‌خورد یا چیز دیگر. آخرش هم هر سه تا را بُرد! جلوی فریبا به روی خودم نیاوردم، اما بعد جلوی اشک‌هایم را نمی‌توانستم بگیرم. فکر کن این دختر سیزده ساله بوده که مادرش را گرفته‌اند، حالا هفده ساله است. فریبا مادر است، ولی ریزه‌کاری‌های مادرانه از یادش رفته، به ستم از مخیله‌اش بیرون کشیده‌اند.“<sup>۱۶</sup>

پس از چند سال هم بند بودن، تاروپودهایی که ابتدا جدا جدا به بند آمده بودند، کم کم به سوی هم منعطف شده با هم می‌جوشند و اینک چنان درهم

تنیده‌اند که دیگر جداسازی آنان ناممکن می‌نماید. فریبا برای نسرين ستوده کیفیت دستی می‌بافد<sup>۱۷</sup> و نسرين پس از آزادی، در حالی که در جمعی بزرگ سخنرانی می‌کند، فاش و دلشاد می‌گوید که شالی را که بر گردن دارد یکی از اقلیت‌های مذهبی بافته است.<sup>۱۸</sup> از آن سو، مهوش شعری در وصف رنج نرگس محمدی می‌سراید و نرگس، در مقابل، به "شرف و صفت انسانی" فریبا و مهوش شهادت می‌دهد و در کمال صراحت و جسارت اعلام می‌دارد (کیست که نداند این عزیزان مجرم نیستند و هرگز چیزی را به کسی تحمیل نمی‌کنند؟)

مهوش در شعری، نسرين را همچون "صخره‌ای رفیع" می‌ستاید<sup>۱۹</sup> و نسرين در ستایش پایداری آن دو می‌نویسد: "مهوش و فریبا با واژه‌ی استقامت روحیه خود را نگه داشته‌اند و با روحیه‌ای عالی به جلو می‌روند."

رویداد بزرگی در حال رقم خوردن بود: حصارهای بلندی که شریعت‌مداران، طی قرن‌ها، میان مردمان مختلف ایران کشیده بودند فرو می‌ریخت و روز فیروز همبستگی نزدیک بود.<sup>۲۰</sup> چه کسی فکر می‌کرد که روزی زنی از خاندان مذهبی و منسوب به حکومت دینی به دیدار زنی بهائی، که پس از هشت سال به مرخصی آمده بود، برود و او را تنگ در آغوش بگیرد.<sup>۲۱</sup> آیا جز این است که زندان فاصله‌های دیرین میان آنان را از میان برداشته بود؟ از قرار معلوم، زندان دچار کارکردی وارونه شده بود: کارکردی نه به کام خودکامگان بلکه به مراد دگران‌دیشان که ذهن و دل افرادی با دیدگاه‌های مختلف و آرای متفاوت و گاه متباین را به هم نزدیک کرده بود. به هر روی، سال‌ها می‌گذرد و پرنندگان بند زنان، با پایان رفتن دوران حبس، یک یک آزاد شده به بیرون پر می‌کشایند و مهوش این‌گونه به تلخی می‌سراید: "غصه می‌خورند که می‌آیند، خو می‌گیرند، می‌مانند، شادمانه می‌روند و تو همچنان نشسته‌ای، با قلمی در دست..."<sup>۲۲</sup> هر زندانی که آزاد می‌شود و می‌رود زندانیان بازمانده احساسی دارند مشابه با آنچه نیما در "اجاق سرد" به تصویر می‌کشد: "مانده از شب‌های دورادور، بر مسیر خامش جنگل، سنگ‌چینی از اجاق خُرد، اندر او خاکستر سردی."

سرانجام سال ۱۳۹۶ فرا می‌رسد و حبس ده ساله مهوش و فریبا نیز پایان می‌یابد و آن دو قدم به بیرون از حصارهای زندان می‌گذارند. حالا جای آن‌هاست که خالیست. چند ماه پس از آزادی آن دو، نسرين بار دیگر به قفس باز می‌گردد و در تیرماه ۱۳۹۷ در نامه‌ای به مهوش می‌نویسد: "چه سخت است تحمل زندان

بدون تو. راستی تو چگونه گذراندی؟ اینجا بی تو به راستی زندان است...<sup>۲۳</sup> روز بازداشت و انتقال به زندان فقط به یک چیز می‌اندیشیدم: "به بندی می‌روم که دیگر مهوش در آن نیست."<sup>۲۴</sup>

نرگس محمدی نیز که بعدها دوباره زندانی می‌شود با مشاهده ملافه‌های هم‌بندیان سابقش از جمله "ملافه سبز با گل‌های درشت لاله‌ی" مهوش، بغض می‌کند و اشک در چشم می‌دواند.<sup>۲۵</sup> اما بسیاری از این مرغان سحری دوباره به زندان بازمی‌گردند. آنان نه هوای آزادی از قفس بلکه سودای شکستن خود قفس را در سر دارند، رویای رهایی بی قید و شرط بندیان بی‌گناه را. آنان از کنج زندان "نعمه آزادی نوع بشر" می‌سرایند. این است که مهوش و فریبا نیز همانند نسرین، نرگس، بهاره و... به زندان باز می‌آیند (مرداد ۱۴۰۱) تا حبس ده‌ساله دیگری را از سر گیرند. دوباره ماه‌ها تحمل انفرادی می‌کنند و آنگاه که به بند زنان می‌آیند سر بر زمین می‌سایند و بر آن بوسه می‌زنند. حالا همه دیرآشنایند، همه خواهران هم‌اند. همه به شیوه‌های مختلف در یک مسیر گام می‌نهند. مهوش و فریبا نیز در مسیر تحقق آرمان‌هایی قدم برمی‌دارند که همسو با آرمان‌های دیگر زنان کنشگر است، آرمان‌هایی مثل احیای ایران، برابری حقوقی زن و مرد، تکثرگرایی، دادگستری و... اتفاقی خوشایند که به ما ایرانی را در آینده نوید می‌دهد که در آن طیف‌های گوناگون سیاسی و غیر سیاسی می‌توانند در بستر فرهنگی مدرن و روادار هم‌زیستی کنند، اتفاقی که در یک کلام می‌توان آن را ایرانی "متحد و متنوع" نامید، گلستانی با گل‌های رنگارنگ که تنوع در رنگ‌ها نه سبب اختلاف بلکه مایه کمال آن است، ایرانی متنوع و متکثر که شکل جنینی‌اش را بانوان ممتاز زندانی در دامان خود پرورده‌اند. مهوش در فاصله آزادی میان دو حبس ده‌ساله خود می‌نویسد:

"ما توانسته بودیم فضایی تأسیس کنیم که نمونه‌ای باشد از کشور، وقتی که آزادی هست. هرکسی بدون لیبیل اعتقادی خودش زندگی کند، اعتقاداتش را طی کند و اجرا کند، مانعی ندارد، اما هیچ‌کس به خاطر عقیده‌اش رانده نشود و هیچ کس به خاطر عقیده‌اش مورد اهانت قرار نگیرد. بنابراین، کسی نگاه نمی‌کرد که لیبیل این شخص چیست، سیاسی است یا نه. یا لاقبل به طور عموم نگاه نمی‌کرد. نمی‌گویم هرگز نبود، ولی کمتر این اتفاق می‌افتاد. ما نمونه یک جامعه خوب را در زندان با همدیگر تجربه کردیم."<sup>۲۶</sup>

شگفتا که از قرار معلوم، ایران نو، فرهنگ نو، و رسم و رَه نو در ظلمت

زندان جوانه زده و به بیرون دامن گسترده است. زندان، جایی که بنا بر تعریف جباران باید حفره یأس و نومیدی باشد، اینک به سرچشمه زاینده امید تبدیل شده است. امید به شکستن "صولت این شب دیرپا" و دمیدن صبح سپید امید و برآمدن خورشید آبادانی و شکوه دیرین این خاک پاک: صدای پای صبح میان ظلمت طویل شب به گوش ماه می‌رسد...<sup>۲۷</sup>

<sup>۱</sup> - از متن گفت و گوی رادیو دویچه وله (DW) با مهوش شهریاری، با عنوان "پرواز و گذر از حصارها با شعر".

<sup>۲</sup> - ولی‌الله کمال‌آبادی، پدر فریبا، پزشک سرپرست مجموعه‌ای از حدود پنجاه روستا در مازندران بود و در سال ۱۳۶۰ از کار اخراج شد. او در سال ۱۳۶۳ در ساری به زندان افتاد و به شدت شکنجه شد.

<sup>۳</sup> - برای آشنایی بیشتر با مفهوم "شهر موازی" در نزد واتسلاو بندا بنگرید به:

Vaclav Benda (1978/1991) "The Parallel Polis" in H.G. Skilling & P. Wilson (eds) Civic Freedom in Eastern Europe. New York: St. Martin's Press, pp.35-41

<sup>۴</sup> - بنگرید به: واتسلاو هاوول (۱۳۹۹) "شش حاشیه درباره فرهنگ"، نامه‌های سرگشاده، ترجمه احسان کیانی‌خواه، فرهنگ نشر نو، صص ۲۶۵-۲۶۹.

<sup>۵</sup> - برای آشنایی با تاریخچه و تحولات "دانشگاه سیار" در لهستان بنگرید به این لینک: (<http://www.aasoo.org/fa/articles/183>)

<sup>۶</sup> - شیرین عبادی، یکی از وکلای پرونده "یاران ایران" می‌گوید: من سرپرست گروه حقوقی وکلای هفت بهائی هستم. پرونده را به طور کامل مطالعه کرده‌ام. ذره‌ای مدرک و سند در اثبات اتهامات مطرح شده علیه آن‌ها وجود ندارد. اتهاماتی از قبیل جاسوسی برای اسرائیل، تبلیغ علیه امنیت ملی و سایر موارد عذر و بهانه است. هر قاضی عادل بی‌طرفی، بدون ادنی تردیدی، حکم بر تبرئه کامل و آزادی فوری آن‌ها می‌دهد.

مهناز پراکنند، یکی دیگر از وکلای یاران ایران نیز می‌گوید: "هیچ یک از اتهامات توجیه قانونی نداشت و او در پرونده دلیل و مدرک قانع‌کننده‌ای نیافته بود."

مهوش شهریاری طی مصاحبه‌ای پس از آزادی می‌گوید: در یکی از جلسات دادگاه، وکلای ما بعد از کش و قوس‌های خیلی زیاد فرصت دفاع پیدا کردند. آقای عبدالفتاح سلطانی، وکیل برجسته ایران... این اتهام را ... رد کردند... گفتند... من می‌خواهم از برادران اطلاعات تشکر کنم. من همان‌جا توی دلم گفتم یعنی چی؟ اطلاعاتی‌ها هم ردیف نشسته بودند توی دادگاه، چرا دارند تشکر می‌کنند. آقای سلطانی گفتند به خاطر نامه شماره فلان، تاریخ فلان، مندرج در صفحه فلان پرونده، از اداره ضد جاسوسی وزارت اطلاعات، هیچ‌گونه مدرک دال بر جاسوسی این‌ها پیدا نشد. این نامه خیلی مهم است، این یک دفاع بود.

<sup>۷</sup> - نرگس محمدی (۲۰۲۰) شکنجه سفید، سونند: نشر باران، ص ۱۱۴.

<sup>۸</sup> - از متن گفت و گوی رادیو دویچه وله (DW) با مهوش شهریاری با عنوان "پرواز و گذر از

حصارها با شعر.<sup>۹</sup>

۹ - برای مشاهده تصویری از هویج جوانه زده، قطعه شعری با نام "شاخه وفا" و نامه ترانه، دختر فریبا، بر اساس این رویداد، بنگرید به این لینک

([HTTPS://WWW.YOUTUBE.COM/WATCH?V+WwflCrkCZE](https://www.youtube.com/watch?v+WwflCrkCZE))

۱۰ - برگرفته از شعری از مهوش شهریاری. بنگرید به: مهوش شهریاری (۲۰۱۴) "مرا تو در نظر آور". اسپانیا: انتشارات نخل، ص ۹.

۱۱ - بعدها مجموعه این اشعار توسط بهیه نخجوانی، نویسنده ایرانی مقیم فرانسه، تحت عنوان (Prison Poems) به انگلیسی برگردانده شد. سپس همان مجموعه با عنوان "مرا تو در نظر آور" توسط انتشارات نخل در اسپانیا (۲۰۱۴) چاپ شد و در مهر ماه ۱۳۹۶ انجمن جهانی قلم، مستقر در لندن، اعلام کرد که جایزه سالانه خود، موسوم به "نویسنده دلیر" را به مهوش شهریاری اهدا می‌کند.

۱۲ - از یادداشت پیلا بنی یعقوب مندرج در این لینک  
([HTTPS://WWW.Zhila.info/spip.php?article421](https://www.Zhila.info/spip.php?article421))

۱۳ - از صفحه توئیتر عاطفه نبوی، ۲۸ پانویه ۲۰۲۳.

۱۴ - از صفحه توئیتر مریم شفیق پور، فوریه ۲۰۲۳.

۱۵ - از صفحه فیسبوک "تساوی حقوقی زن و مرد" به نقل از وب سایت "تغییر برای برابری".

۱۶ - همان.

۱۷ - نسرین ستوده (۱۴۰۱) نامه‌های زندان، کتاب‌های آسو، کالیفرنیا: بنیاد تسلیمی، ص ۴۸.

۱۸ - بنگرید به این لینک: (<https://www.youtube.com/watch?v+zxeNU15.Nae>)

۱۹ - نامه‌های زندان، ص ۱۳۴.

۲۰ - مهوش شهریاری درباره فروریزش "دیوارهای ذهنی" می‌گوید: مهم‌ترین چیز این بود که دیوارها فرو ریخت، دیوارهای فاصله و دیوارهای سوءتفاهم‌هایی که ساخته شده بود و هیچ‌کس نمی‌دانست این طرز فکرها و بدبینی‌ها علیه ما از کجا آمده. متقابلاً ما هم این دیوارها را در ذهن خودمان داشتیم. نگرانی‌ها، بیم‌ها و ناباوری‌ها کم نبود. باور نمی‌کردم اولین بار وقتی یک خانم خیلی مذهبی محجبه از یک خانواده سنتی قدیمی به سلول ما آمد و ما کنار هم می‌خوابیدیم. یک پتو می‌گذاشتیم زیر سرمان، با هم حرف می‌زدیم و می‌خوابیدیم، خانمی که قاری قرآن هستند و در جلسات زنان سخنرانی‌های مذهبی دارند. وقتی به او می‌گفتم فکر می‌کنم شاید توناراحت باشی، می‌گفت نه، اتفاقاً من خیلی هم خوشحال هستم. بعد از آن، خیلی کسانی دیگری هم بودند که این‌طور بود، کسانی که من ممکن بود پیش خودم فکر کنم از بودن کنار من خوشحال نیستند، ولی بعداً می‌دیدم صادقانه زندگی می‌کردیم با هم، در آغوش می‌گرفتیم همدیگر را و مشکلاتمان را می‌گفتیم. بنابراین، فرو ریختن دیوارهای ذهنی، دیوارها و مرزهای موهوم به نظر من بزرگ‌ترین دستاورد این ده سال بود... (از متن گفت و گوی رادیو دویچه وله DW با مهوش شهریاری با عنوان "پرواز و گذر از حصارها با شعر).

همزمان، در دهه‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰، در بند مردان نیز، به ویژه زندان رجایی شهر، رخدادی مشابه اتفاق افتاده بود. حشمت طبرزدی در این باره می‌نگارد: "همگی را به بند کناری، یعنی سالن ۱۳ بند ۴ منتقل کردند... همگی زندانیان سیاسی دور هم بودیم و در واقع پایه سالن سیاسی رجایی شهر از همین جا ریخته شد. جنبش سبزی که ماها بودیم، و گرد و مجاهد و بهائی و از افراد مستقل جدید و قدیم دور هم آمدیم و یک جامعه کاملاً متکثر را تشکیل دادیم. زندگی در این سالن و با این تکثر عقیده و گرایش و اخلاق‌های متضاد به واقع یک درس عملی بسیار خوب برای هرکس بود که می‌خواست مشق دموکراسی خواهی و احترام به مخالف و حتی آدم‌هایی با مشکلات خاص روحی کند و کردیم.

<sup>۲۱</sup> - در مورد دیدگاه‌های مختلف در خصوص ملاقات فائزه هاشمی با هم‌بند پیشین بهائی خود، فریبا کمال‌آبادی، بنگرید به "یک دیدار، چند دیدگاه" در وب سایت آسو (<https://www.aasoo.org/fa/folder/104>)

<sup>۲۲</sup> - مرا تو در نظر آورد: ص ۶۵.

<sup>۲۳</sup> - نامه‌های زندان، ص ۲۱۳.

<sup>۲۴</sup> - همان جا، ص ۲۱۴.

<sup>۲۵</sup> - از صفحه اینستاگرام نرگس محمدی.

<sup>۲۶</sup> - از متن گفت و گوی رادیو دویچه وله با مهوش شهریاری با عنوان "پرواز و گذر از حصارها با شعر."

<sup>۲۷</sup> - از شعر مهوش شهریاری برای نسرين ستوده. بنگرید به: نامه‌های زندان، ص ۱۳۳.



## گزارش

## داستان ما یکی است؛

## نخستین اعدام جمعی زنان در تاریخ ایران

مونا محمودی نژاد مجرد ۱۷ ساله، طاهره ارجمندی (سیاوش) متأهل ۳۰ ساله پرستار، اختر ثابت مجرد ۲۵ ساله پرستار، رویا اشراقی مجرد ۲۳ ساله، دانشجوی اخراجی رشته دامپزشکی، شهین (شیرین) الوند مجرد ۲۶ ساله، فارغ‌التحصیل جامعه‌شناسی، مهشید نیرومند مجرد ۲۸ ساله، فارغ‌التحصیل فیزیک، سیمین صابری مجرد ۲۵ ساله، کارمند، عزت جانمی اشراقی متأهل ۵۷ ساله، نصرت غفرانی (یلدایی) متأهل ۴۶ ساله، زرین مقیمی مجرد ۲۹ ساله، لیسانس ادبیات انگلیسی، ده زن بهایی هستند که در ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ یعنی ۴۰ سال پیش، به طور دسته‌جمعی به دار آویخته شدند؛ تنها به جرم بهایی بودن.

ده‌ها تن از ایرانیان به همراه چهره‌های کنشگر، حقوقدان و بهاییان فرانسوی ساکن پاریس روز جمعه ۲۶ خرداد ۱۴۰۱ در مرکز بهاییان این شهر، گرد هم آمدند تا یادمانی به پاس مقاومت ده زن بهایی که دسته‌جمعی اعدام شدند، برگزار کنند. در این میان، یادآوری تلاش حکومت برای مقابل هم قرار دادن خانواده‌های بهاییان که عزیزان‌شان را بی‌خبر در "خاوران" به خاک سپردند، و هم‌زمان تلاش حکومت برای تخریب "خاوران" به عنوان آرامستان هزاران زندانی سیاسی که دسته‌جمعی اعدام شدند، تلنگری بر مشترکان داستان‌های قربانیان ستم‌های ۴۲ ساله جمهوری اسلامی بود.

بهایی بوده باشید یا نباشید، صرفاً اگر تاریخ ستم بر بهاییان را خصوصاً در دوران جمهوری اسلامی دنبال کرده باشید، روایت آنچه بر "مونا محمودنژاد" گذشت، حتماً به گوش‌تان رسیده است. روایتی مملو از ستم و رنج بر دختری که تازه در عنفوان جوانی بود و به تعریف حقوقی، چون زیر ۱۸ سال داشت، کودک به شمار

می‌آمد.

جمهوری اسلامی در آن دهه پُر خون و شکنجه، ده زن را برای اعدام دسته‌جمعی انتخاب کرد. زنانی که در میان‌شان یک مادر و دختر در کنار هم‌دیگر، زنانی که همسران‌شان را دو روز قبل در میدان "چوگان" شهر "شیراز" اعدام کرده بودند، مادری که پسرش را دو روز پیش در همان مکان به دار آویخته بودند، دختری که پدرش سه ماه قبل و دختر دیگری ک پدرش دو روز قبل در میدان چوگان اعدام شده بود، دیده می‌شدند.

اما روایت "مونا" حکایتی متفاوت دارد؛ روایتی ماندگار در حافظه جمعی که علی‌رغم تلاش حکومت برای از بین بردن آن، بایستی همواره به یاد سپرد. "مونا محمودنژاد" ۱۶ ساله بود که بازداشت شد. همان‌وقت که نُه زن دیگر را برای اعدام دسته‌جمعی انتخاب می‌کردند، نام مونا را هم در لیست اعدامی‌ها قرار دادند. آن ده زن را به میدان "چوگان" شهر شیراز بردند تا در حالی که سوگوار عزیزان اعدام شده خود بودند به دار آویزند، آن هم در مقابل چشمان یک‌دیگر تا بلکه به اسلام روی آورند. مونا آخرین اعدامی میان آن ده زن بود. به مونا فرصت داده بودند تا بلکه با دیدن اعدام دیگر زنان، متنبه شده و با روی آوردن به اسلام، جان خود را از چوبه‌های بی‌رحم اعدام برهاند. اما مونا که کم‌سن‌ترین و آخرین اعدام شده میان آن ده زن بود، باز هم مقاومت کرد و تن به خواسته سرکوب‌گران خشونت‌طلب نداد. همگی آن‌ها چهار بار مقابل شکنجه‌گر سرکوب‌گر ایستاده بودند و به بهایی بودن خود اذعان داشته بودند که باورشان بود. مونا، پس از اعدام نُه زن بهایی دیگر، به صرف مذهبی متفاوت از حاکمان شیعه، به چوبه دار سپرده شد و جان جوان ۱۷ ساله‌اش از دست رفت.

## آزادی، برابری و عدالت

در نشست پاریس، چهره‌های مختلفی سخن گفتند؛ از حقوق‌دان‌ها تا تاریخ‌نگاران و اعضای جامعه بهاییان. آن‌ها با یادآوری نام ده زن اعدام شده، بر لزوم پایبندی بر "آزادی، برابری و عدالت" سخن راندند. هنرمند آفریقایی میانه برنامه با

گیتارنوازی، شعری به زبان مادری اش خواند؛ از صدای ده زن، ده زن اعدامی که ستم روا شده بر آنها بایستی در چهار گوشه جهان طنین بیفکند. خواندن او به زبانی ناآشنا برای مخاطبان، حاکی از بی‌مرزی دادخواهی و جنایت است.

دختری جوان در میانه شعرخوانی و نواختن آن مرد، با مکث بر اسامی ده زن اعدام شده، اسامی آنها را بر زبان می‌راند: مونا محمودنژاد، طاهره ارجمندی، اختر ثابت، رویا اشراقی، شهین (شیرین) دالوند، مهشید نیرومند، سیمین صابری، عزت جانمی (اشراقی)، نصرت غفرانی (یلدایی)، زرین مقیمی.

همان‌ها که اگرچه نامشان به گواه تاریخ ماندگار است، اما جمهوری اسلامی بدون اطلاع خانواده و بدون مشخص بودن محل خاکسپاری‌شان، کشتار جمعی را به پا کرد تا بلکه بتواند آنها را از زندگی و خاطره و حافظه جمعی ایرانیان حذف کند. چهل سال بعد، یادمان آن ده زن، گواهی است بر مقاومت جامعه بهایی و عدالت‌خواهان مقابل تلاش حکومت برای تخریب حافظه جمعی و این بخشی از دادخواهی است. یکی از سطوح دادخواهی به عنوان عدالت‌خواهی برای قربانیان جنایت، برگزاری یادمان است؛ اقدامی "علیه فراموشی" تا جامعه انسانی به یاد داشته باشد که چه گذشته است و آن را تکرار نکند.

از همین روی بود که در مراسم پاریس و چهلمین سالگرد اعدام دسته جمعی زنان ایرانی بهایی، بخش‌هایی از زندگی هرکدام از این ده زن، روایت شد. تاریخ‌نگار و حقوق‌دان این مراسم از ستم تاریخی بر بهاییان یاد کرد و نام طاهره قره‌العین را به عنوان زنی تأثیرگذار پاس داشت، زنی که علیه مردسالاری حکومتی و اجتماعی به‌پا خاست و حجاب از سر برگرفت، آن‌هم در دوران فاجار و در همان آغاز سرکوب و حذف بهاییان.

"همدم ندافی" حقوق‌دان و یکی از برگزارکنندگان این مراسم، با یادآوری نام تک‌تک ده زن اعدام شده در این کشتار دسته‌جمعی، بر همبستگی برای دفاع از حقوق انسانی، برابری، عدالت و آزادی تأکید کرد و به یاد آورد که روایت تزیین حقوق برابر و از بین رفتن عدالت، هم‌چنان هم در جمهوری اسلامی ادامه دارد. در این مراسم شعری از "مهوش ثابت" زندانی عقیدتی جامعه بهاییان که برای دومین

بار حکم ده سال حبس را به خاطر بهایی بودن گرفته است، خوانده شد که "شعر زندان" نام دارد و از "آسمانی که به رنگ زمین درآمده است و زمینی که به رنگ خون" حکایت دارد.

مهوش ثابت شاعر و نویسنده‌ای که جوایز متعدد جهانی به او تعلق دارد، در آخرین حضور عمومی در همایش "نجات برای ایران" که به شکل مجازی برگزار شد، از همبستگی علیه ظلم گفته است، آن هم در میانه اعتراضات سراسری با شعار "زن، زندگی، آزادی": "به کارگیری تجربه جهانی دموکراسی و احترام به منشور جهانی حقوق بشر و همزیستی مسالمت‌آمیز با همه کشورهای جهان بر پایه احترام متقابل و حفظ تمامیت ارضی کشورها، لازمه پیشرفت همه جانبه کشورهاست. ما به گوناگونی‌های سرزمین بزرگ ایران و هم‌وطنان عمیقاً احترام می‌گذاریم و این تنوع را در زیر خیمه وحدت‌بخش سرزمینی خود ارج می‌نهیم و ایران بزرگ را همچون گلستانی با گل‌های رنگارنگ می‌دانیم که این تنوع بر زیبایی گلستان می‌افزاید، خدمت به کشور نه فقط وظیفه، که حق همه ماست."

### روایت ما یکی است؛ ماندگاری خاوران

در میان سخنران‌های این مراسم، "رضا معینی" روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر که برادرش در میان کشته‌های به خاک سپرده شده آرامستان "خاوران" است، یکی دیگر از سخنران‌ها بود. او ضمن یادآوری ظلمی همه‌جانبه علیه بهاییان که حکایت از نادیده‌انگاری ایشان توسط دیگر گروه‌های اجتماعی و سیاسی بود، از تلاش حکومت برای تخریب "خاوران" گفت؛ قبرستانی که جمهوری اسلامی، پیکر هزاران زندانی سیاسی را که در کشتار تابستان ۱۳۶۷ به دار آویخت، در آن‌جا به خاک سپرد؛ بدون آن که خانواده‌هایشان مطلع باشند.

او از ندیدن بهاییان به عنوان جمعی از ایرانی‌ها که مورد غضب جمهوری اسلامی بودند سخن گفت که انگار جامعه ایران جملگی در قبال ظلمی که به ایشان می‌رفت، سکوت کرده بودند؛ ستاره‌دارانی که تنها به خاطر اعتقادات مذهبی خود به دستور جمهوری اسلامی، از جامعه بشری حذف می‌شدند. او در حاکی که تأکید

کرد که اعدام ده زن بهایی در خرداد ۱۳۶۲، نخستین اعدام دسته‌جمعی زنان ایرانی در تاریخ معاصر ایران است و برای ثبت در حافظه جمعی گفت که "داستان ما یکی است و محرومیت از حق سوگواری ما نیز یکی است."

اشاره او به "خاوران" و تلاش حکومت برای تخریب این آرامستان بود که طی ماه‌های گذشته چندین تن از بهاییان را بدون اجازه خانواده‌ها و بدون برپایی مراسم خاکسپاری بهاییان، به دلیل مقاومت ایشان در پرداخت هزینه مالی غیرقانونی و غیرانسانی، در محل خاکسپاری زندانیان سیاسی، به خاک سپردند. بخشی از دادخواهی، ضمن برخورداری از حق سوگواری، حفظ مکان‌هایی به عنوان "یادمان" جنایت است تا آیندگان به یاد بیاورند هزینه‌های جنایت می‌تواند به جامعه آسیب برساند و آن را تکرار نکنند.

یادمان ده زن اعدام شده بهایی در کنار تلاش حکومت برای تخریب خاوران به عنوان یادمان قتل عام زندانیان سیاسی، بیان‌گر همت حکومت سرکوبگر در از بین بردن حافظه جمعی ایرانی‌ها است؛ اقدامی که حذف فیزیکی آن‌ها را در بر داشت و حالا به حذف حافظه برخاسته است. برپایی چنین یادمان‌هایی با شکستن مرز میان قربانیان جنایت‌های گوناگون جمهوری اسلامی، مقاومت را معنایی دیگر می‌بخشد.

قرار است تا در ادامه یادمان اعدام دسته‌جمعی ده زن بهایی، یکشنبه ۲۸ خرداد ۱۴۰۲ "طوفان تویتری" انجام گیرد تا بلکه تأکیدی باشد علیه فراموشی که جمهوری اسلامی همواره بر جامعه ایرانی‌ها تحمیل کرده است.



شعر از جناب روح‌الله بهشتی

ارسالی دکتر بهمن پیمان

## در رثای شهدای سبعة یزد (سبعة سوّم)

بس شگفتی‌ها زند بر جان و دل من را شرر  
 زین تخالف در نفوس و زین تعارض در بشر  
 این یکی گردد بجان، سوادگر اعمال خیر  
 آن دگر گردد بدل، چالشگر کردار شر  
 از چه رو باید نکو باشد اسیر زشت رو  
 از چه رو انسان شود پامال مشتی جانور  
 کیستند این عاشقان مست در میدان عشق  
 در میان عده‌ای خونخوار و قومی بی‌خبر  
 این یکی بر دست قاتل می‌زند بوس از شعف  
 آن دگر خواهد که اندازد به پای دوست سر  
 خواهد از مولای خود تا خون او سازد قبول  
 تادریخت امر یزدان را بود از او ثمر  
 این چنین عشاق جان برکف ندیده آسمان  
 این چنین مردان شیرافکن نبوده در سیر  
 خواهد این جان رایگان بر دست عمال جفا  
 خواهد او جان را فدا تا جان او نبود هدر  
 خود چه می‌دانند این جُهال معروف به علم  
 امر حقّ گردد ز خون این شهیدان مشتهر  
 خواهیم از جانبازی مردان میدان وفا  
 گویم احوالی به غایت ساده و بس مختصر

هفت تن یاران همدم در کف اعداء اسیر  
 سابع بحر قضا و سالک راه قدر  
 هریکی بر کف گرفته بر صف جُند هُدی  
 بیرق نَصْر من الله رایبِ فتح و ظَفَر  
 خود چه گویم از جلال بی مثال بی نظیر  
 آن که چون پروانه گرد شمع جانان سوخت پر  
 یا چه گویم من ز نورالله کاو در راه عشق  
 جان به جانان داد و کرد از غیر او صرف نظر  
 تا فریدون کرد قصد کوی جانان با سرور  
 داشت دل چون آئینه روی منیری چون قمر  
 پس عزیزالله از احفاد شهیدان قدیم  
 قاصد کوی وفا شد از شهادت مفتخر  
 بود سودای فدا گشتن بسر محمود را  
 تا ایاز آسا شود کوی وفا را راهبر  
 من چه گویم از علی آن جوهر صدق و صفا  
 من چه گویم از علی آن مظهر فضل و هنر  
 از وفای کاظمی آن پیر روشندل می پرس  
 بود چون نوری به نار عشق جانان شعله ور  
 وصف جانبازی اینان شد به عالم بی مثال  
 داستان عشقشان زد بر همه عالم شرر



گزارش از کیان ثابتی

## بهایان یمن؛ بازداشت ۱۷ نفر توسط حوثی‌های مورد حمایت ایران

مأموران مسلح گروه حوثی یمن یا انصارالله به یک نشست صلح‌آمیز بهایان در شهر صنعا حمله و ۱۷ نفر از شرکت‌کنندگان از جمله پنج زن را بازداشت کردند. این حمله در روز پنج‌شنبه چهارم خرداد ۱۴۰۲ (۲۵ می ۲۰۲۳) انجام شده است. از وضعیت سلامت و محل نگهداری بازداشت‌شدگان هیچ اطلاعی در دست نیست.

حمله و دستگیری به بهایان از سوی حوثی‌ها در حالی رخ داده است که تعدادی از آن‌ها در منزل یکی از هم‌کیشان خود در شهر صنعا جمع شده بودند تا شورای مدیریتی جامعه بهایی یمن را انتخاب کنند. در آیین بهایی، طبقه روحانیت وجود ندارد و بهایان در هر کشوری که ساکن هستند، هر ساله دور هم جمع شده و از بین بهایان همان کشور، گروهی را برای مدیریت جامعه بهایی کشورشان انتخاب می‌کنند.

“جامعه جهانی بهایی” (BIC) در بیانیه‌ای خواستار آزادی فوری بازداشت‌شدگان شده و این اقدام را نقض آشکار آزادی مذهبی یا عقیده و حق براساس میثاق‌های بین‌المللی برای تجمع و انجام امور مذهبی و اجتماعی دانسته است. “بانی دوگال”، نماینده ارشد جامعه جهانی بهایی در سازمان ملل متحد گفته است: “در سرتاسر شبه جزیره عربستان ما شاهد تلاش دولت‌ها برای ایجاد صلح، کنار گذاشتن اختلافات اجتماعی، ترویج هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و نگاه به آینده هستیم. اما در صنعا، مقامات حوثی عملاً در جهت مخالف حرکت می‌کنند. آن‌ها آزار و اذیت اقلیت‌های مذهبی را دوچندان کرده و حملات مسلحانه گستاخانه‌ای را علیه شهروندان صلح‌جو و غیرمسلح انجام می‌دهند. حوثی‌ها حقوق بشر بهایان

و بسیاری دیگر را بارها و بارها نقض کرده‌اند و این رفتار باید متوقف شود.“ خانم دوگال در ادامه گفته است: ”در حالی که مذاکرات برای پایان دادن به جنگ در یمن در جریان است، می‌بینیم که مقامات حوثی به اعمال خشونت‌آمیز و آزار و اذیت مردم خود ادامه می‌دهند... بهاییان یمن می‌خواهند به کشور خود خدمت کنند. آن‌ها می‌خواهند کمک کنند تا کشور بر مشکلات فعلی خود غلبه کند. تمام تلاش و سعی‌شان در جهت پیشبرد صلح و رفاه در کشور است. اما چقدر ناراحت‌کننده است که در این زمان، مقامات حوثی تصمیم گرفته‌اند به این شیوه شرم‌آور عمل کنند.“

نماینده ارشد جامعه جهانی بهایی از جامعه بین‌المللی خواسته است از همه اهرم‌های فشار در جهت وادار کردن حوثی‌ها برای احترام گذاشتن به حقوق بشر همه شهروندان یمنی استفاده و آن‌ها را مجبور به آزادی این ۱۷ شهروند بهایی بی‌گناه که در این حمله خشونت‌آمیز و غیرقابل توجیه دستگیر شده‌اند، کنند.

### وضعیت بهاییان در یمن

حدود دو هزار نفر از پیروان آیین بهایی در یمن زندگی می‌کنند. پیروان این آیین بیش از یک قرن است که در یمن سکونت دارند. تا قبل از جنگ داخلی، دولت یمن روابط نسبتاً مسالمت‌آمیزی با بهاییان داشت. تنها مشکلات عمده جامعه بهایی در یمن شمالی، در طول جنگ عراق و ایران در دهه ۱۹۸۰ بوجود آمد. در آن دوره، بهاییان به دلیل ریشه ایرانی بودن مذهب مورد سوءظن قرار گرفتند اما مقامات یمن در نهایت متوجه شدند که آن‌ها ارتباطی با حکومت ایران ندارند. با شروع جنگ داخلی و تسلط حوثی‌های مورد حمایت ایران بر صنعا، پایتخت یمن، این گروه مسلح با تحریک حکومت ایران آزار و اذیت بهاییان یمن را آغاز کرد.

از سال ۲۰۱۶، ده‌ها بهایی یمنی به اتهامات ساختگی دستگیر و زندانی و در دادگاه‌هایی که در برخی موارد منجر به صدور مجازات اعدام شدند، مورد محاکمه قرار گرفتند. نیروهای حوثی در جریان یورش به خانه‌های بهاییان و محل‌های کار آن‌ها، تلفن‌ها، اموال و گذرنامه‌ها را ضبط کرده و متعاقباً اقوام و

دوستان بهاییان را تحت فشار قرار دادند تا هزینه آزادی بهاییان زندانی را بپردازند.

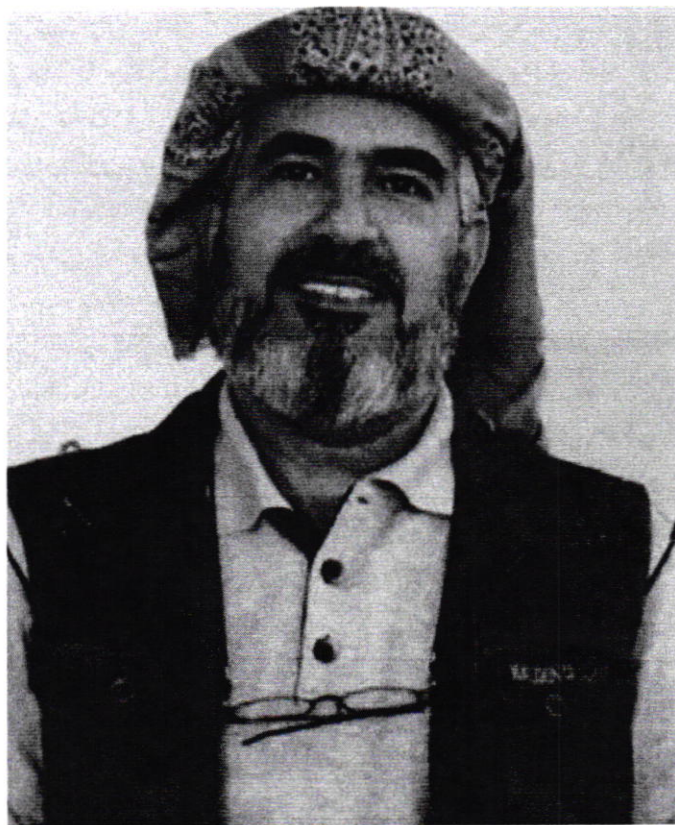
### ماجرای حامد بن حیدره، بهایی سرشناس یمن

زندانی شدن شخصیت برجسته جامعه بهایی یمن، "حامد بن حیدره" در اواخر سال ۲۰۱۳ نمونه‌ای از الگوی در حال ظهور آزار و اذیت بهاییان توسط حوثی‌ها بود. این آزار و شکنجه پس از به قدرت رسیدن جنبش حوثی‌ها، قانونی و سیستماتیک شد. در دسامبر ۲۰۱۳، بن حیدره در حالی که در کارخانه‌اش مشغول کار بود، توسط مأموران امنیتی دستگیر و به مدت ۹ ماه ناپدید شد. او را به زندان صنعا بردند و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار دادند. بن حیدره را پس از دو هفته شکنجه و بدرفتاری، مجبور کردند تا اثر انگشت خود را بر ۱۶ صفحه سفید بگذارد. این صفحات بعداً پُر از اعترافات دروغی شدند که توسط مأموران نوشته شده بودند. یکی از اعترافات این بود که او جاسوس ایران بوده و جوانانی را برای جنگ در صعده استخدام می‌کرده است.

بن حیدره پس از ۹ ماه، به زندان اداره تحقیقات جنایی (CID) در صنعا منتقل و رسماً به اتهام "تهدید علیه امنیت ملی" متهم شد. او بعد از آن توانست برای اولین بار با خانواده‌اش تماس بگیرد و به آن‌ها بگوید. اندکی پس از آن، نیروهای حوثی کنترل صنعا و نیز زندان را به دست گرفتند. حوثی‌ها در ابتدا گفتند چیزی که او به آن متهم شده، ثابت نشده است. اما بعد مقامات حوثی اتهامات مشابهی را علیه بن حیدره مطرح کردند. او به جای جاسوسی برای ایران، متهم به جاسوسی برای اسرائیل شد.

پس از تسلط حوثی‌ها، بن حیدره چندین بار به دادگاه برده شد ولی هر بار قاضی به دلیل فقدان شواهد، پرونده را رد می‌کرد. بن حیدره چهار سال را در زندان گذراند تا سرانجام قاضی در ژانویه ۲۰۱۸، او را به اعدام محکوم کرد و کلیه اموالش مصادره شد. وکلای بن حیدره به این حکم اعتراض کردند و جلسات رسیدگی به مدت دو سال دیگر ادامه یافتند. دادگاه در مارچ ۲۰۲۰ مجازات اعدام را تأیید کرد. در اواخر همان ماه، "مهدی المشاط" رییس شورای عالی سیاسی حوثی‌ها تمامی زندانیان بهایی را مورد عفو قرار داد. در ماه جولای، بن حیدره و

پنج زندانی دیگر به طور ناگهانی به هواپیمای سازمان ملل در فرودگاه بین‌المللی صنعا برده و به تبعید فرستاده شدند. هیچ فرصتی به آنها داده نشد تا امور خود را در کشور حل یا اموالشان را جمع‌آوری کنند. اکنون این زندانیان سابق در لوکزامبورگ زندگی می‌کنند؛ جایی که بن‌حیدره برای آسیب‌هایی که بر اثر شکنجه بر او وارد شده و بر شنوایی و توانایی راه رفتن او تأثیر گذاشته، تحت درمان است.



“حامد بن حیدره” پس از بازداشت و شکنجه، اکنون به طور ناخواسته در لوکزامبورگ زندگی می‌کند؛ جایی که برای آسیب‌هایی که بر اثر شکنجه بر راه رفتن او تأثیر گذاشته، تحت درمان است.

## “تایید طایف حول اقدام است”

خاطره ای از خانم مهوش ندیمی

در شهر تورانتو کانادا، همچون دیگر کشورهای دموکراتیک دنیا به وسیله شهرداری‌ها ساختمان‌هایی ساخته می‌شود که مورد استفاده ساکنین آن منطقه از جمله اقشار قرار می‌گیرد. این ساختمان‌ها دارای سالن‌های بزرگی است، برای اقسام ورزش‌ها برای استفاده جوانان و سالمندان. اطاق‌های دیگر برای گروه‌های مختلف که کلاس‌های مناسب ذوق و یا درخواست متقاضیان تشکیل می‌شود. خوشبختانه شهرداری تسهیلات ویژه‌ای برای افراد مسن و مخصوصاً پناهنده‌ها دارد. وضع ما چون شامل هر دو گروه می‌شد، توانستیم اطاقی در یکی از این مراکز که ساختمانی تازه‌ساز است و دارای اطاق‌های متعدد می‌باشد بگیریم. ما اطاقی را برای دو بار در ماه، برای روزهای یکشنبه گرفتیم و اسم آن را گذاشتیم (جلسه الفت)، این جلسات به زبان فارسی است برای احبا و تازه‌واردین که تشویق می‌شوند با دوستانشان در جلسه شرکت کنند، که تا حال بسیار موفقیت‌آمیز بوده و در هر جلسه چند تن از مشتاقان شرکت کرده‌اند.

در جلسه یکشنبه ۷ اپریل متوجه شدم که جلسه بعدی ما ۲۱ اپریل اول عید رضوان، اظهار امر حضرت بهاء‌الله می‌باشد، چه تصادف مبارک و میمونی. همیشه سعی بر این بود که اگر یکی از اعیاد مبارکه مصادف بشود با هفته و یا روزی که ما جلسه داریم، برنامه آن روز را به بزرگداشت آن روز اختصاص می‌دهیم، به همین مناسبت، همان‌جا اعلان شد که دو هفته دیگر جشن عید رضوان را همین‌جا خواهیم گرفت، دوستانان را هم خبر کنید تا جشن را با همدیگر به خوبی برگزار کنیم.

اطاقی که در اختیار ما گذاشته‌اند ظرفیت چهل نفر را دارد. در راه برگشت با خود گفتم، هی، کجایی، موقعیتی از این بهتر می‌خواهی برای اعلان امر؟ چرا سالن بزرگ‌تر و در نتیجه عده بیشتری را دعوت نمی‌کنی که در این جشن اعظم شرکت کنند. فوراً ایمیلی به مسئول مجتمع زدم و به او متذکر شدم ۲۱ اپریل ما یک

جشن بزرگی داریم و از او خواستم که اطاق بزرگ‌تری را در اختیار ما بگذارد و در ضمن خواهش کردم وقت ما را هم یک ساعت اضافه کند. معمولاً جواب این ایمیل‌ها را خیلی دیر می‌دهند، خُب البته حق دارند سرشان شلوغ است و تعداد متقاضیان زیاد، ولی در نهایت تعجب فوراً جواب آمد که ما اطاق شماره یک را به شما دادیم (اطاق شماره یک بزرگ‌ترین اطاق است، همراه با یک آشپزخانه مجهز و برای اضافه ساعت متذکر شد که تا وقتی که ساختمان باز است می‌توانید برنامه داشته باشید. دیگر از این بهتر نمی‌شد. فوراً دست بکار شدیم و دوستان را دعوت کردیم و متذکر شدیم (جشن عید رضوان یکی از اعیاد ماست و خوشحال می‌شویم که در این جشن شرکت کنید) که خوشبختانه با استقبال خوبی روبرو شدیم. در این ایام هم یک جلسه مشترک ضیافت نوزده روزه داشتیم که در آنجا هم اعلام شد امسال ما جشن عید رضوان را در اطاقی به ظرفیت صد نفر می‌گیریم، هم خودتان شرکت کنید و هم دوستانتان را اگر میل دارید دعوت کنید، پذیرایی هم به صورت پات لاک خواهد بود، و متذکر شدم که دوستان مهمان ما خواهند بود. در این جشن‌ها برای پذیرایی جای معمولاً از نازیلا خانم که خانمی است با سلیقه دعوت می‌کنم که مسئول چایی باشد، این خانم انواع سماورها را دارد، سماور برقی، سماور ذغالی، هروقت که به پیک نیک می‌رویم سماور ذغالیش را با آن دودکش و مخلفاتش روشن می‌کنند و چایی صد در صد ایرانی سرو می‌کنند، به طوری که توجه عابران را هم جلب می‌کند و بعضی از آنها هم بدشان نمی‌آید که این نوع چایی را امتحان کنند. بیشتر دوستان هم ایشان را می‌شناسند، وقتی که دعوت می‌شوند به یک جلسه می‌پرسند آن خانم می‌آیند که به ما چایی ایرانی دم کرده در سماور و قوری بدهند؟ وقتی که جواب مثبت می‌شوند بیشتر راغب به شرکت در جلسه می‌شوند. به هر حال وقتی که خانم را برای این مهمانی و وظیفه‌اش دعوت کردم با خوشحالی قبول کرد. به او متذکر شدم شما سماور و قوری را بیاورید، چایی و قند را من می‌آورم. بنظرم کارها همه به خوبی پیش می‌رفت و من مشغول تهیه برنامه شدم، ولی گویا ملایک و مقربین نگران، الواح زیادی را مرور کردم، وقتی که این بیان چون دُر و گوهر جمال مبارک را بیاد آوردم که می‌فرمایند: (منم آفتاب بیش و دریای دانش، پژمردگان را تازه کنم و مُردگان را

زنده نمایم، منم آن روشنایی که راه دیده بنمایم، منم شاه‌باز دست بی‌نیاز که پُر بستگان بگشایم و پرواز بیاموزم.) با خود گفتم، حتماً باید این را بخوانم، کمی هم معنی شود چون این ادبیات به این سطح قابل درک بسیاری از دوستان نیست.

خانمی به اسم کَرمل، یکی از احبا که پدر همسرشان سال‌ها پیش به رحمت ایزدی پیوسته‌اند، یک هفته قبل از جلسه عید رضوان، شبی خواب می‌بیند که برای پدر شوهرش یک بشقاب عدس پلو برده ولی او آن را قبول نکرده، صبح این خانم خیلی ناراحت بود که چرا ایشان غذا را قبول نکردند. با خود گفت: بسیار خوب هفته آینده برای جشن عید رضوان یک قابلمه بزرگ عدس پلو تهیه می‌کنم که هم در پذیرایی عید شرکت کرده باشم و هم شاید مورد قبول پدر شوهرش قرار بگیرد.

روز یکشنبه اول اردیبهشت فرا رسید. تمام وسایل را جمع کردیم در ساک‌های مختلف گذاشتیم و یک ظرف قندان کریستال هم پُر از قند کردیم، متنها چون شکستی بود آن را بیرون گذاشتیم که دست بگیریم ولی بسته چایی را در بین اسباب‌ها داخل یکی از ساک‌ها گذاشتم. قبل از رفتن برای این که مطمئن شوم نازیلا خانم می‌آید و سماور و قوری را می‌آورد، زنگی به او زدم. شما حاضرید؟ بله. سماور و قوری حاضر است؟ بله همه چیز حاضر است و داریم حرکت می‌کنیم. گفتم قند و چایی را من آوردم. گفت نه من خودم می‌آورم و شما زحمت نکشید. من هم در واقع از خدا خواسته چون با این همه اسباب، قندان کریستال پُر از قند هم در دست گرفتن کار آسانی نیست، فوراً قندان را کنار گذاشتم، رفتم که بسته چایی را از ساک بیرون بیاورم، تلفن زنگ زد و پس از پایان صحبت، بیرون آوردن بسته چایی را به کلی فراموش کردم و چون دیر شده بود خود را با عجله به محل جشن رساندیم.

آن روز هوای دلپذیر و زیبایی بود، اشعه پُر نور خورشید همراه با نسیمی جانبخش که در فضا می‌پیچید روح و جان را زنده می‌رد، گویا هوای بغداد بود. سر ساعت سه بعد از ظهر دوستان دسته دسته وار می‌شدند، بطوری که ساعت سه و ربع سالن صد نفره پُر بود از جمعیت. من در آشپزخانه وقتی غذاها را دیدم و تعداد شرکت کنندگان، قلبم فرو رسخت. غذا برای این تعداد جمعیت کافی نبود. تا

گفتم خدایا چه کنم؟ دیدم در آشپزخانه باز شد و گرمل خانم با یک قابلمه بزرگ وارد شد. ید غیبی را با چشم سر دیدم، نفس راحتی کشیدم و با خیال راحت برای اجرای برنامه به سالن رفتم. چه جمعیت زیادی از احبا و دوستانشان آمده بودند. ارکستر موسیقی هم دعوت شده بود. جلسه را با یک قطعه موسیقی شروع کردیم، چون متذکر شدم در این دور شنیدن موسیقی و اجرای آن حلال است و موسیقی مانند نرده‌بانی است برای ارتقا روح، جشن عید هم هست، پس با یک چهار مضراب شروع می‌کنیم. برنامه با ابهت تمام اجرا می‌شد که بعد از دو ساعت یک تنفس داده شد. الحمدلله انواع شیرینی و بیسکویت و کیک آورده شده بود که با چایی ایرانی حاضر شده در سماور چه لذتی داشت. نازیلا خانم چایی را در استکان‌های بزرگ می‌ریخت. به او متذکر شدم این استکان‌ها خیلی بزرگ است، همه آنقدر چایی نمی‌خورند، استکان‌ها را تا نصفه پُر کن قبول نکرد و گفت "جشن اظهار امر حضرت بهاء‌الله است، من در استکان‌های نصفه چایی به مهمان‌های حضرت بهاء‌الله بدهم؟" بالاخره پذیرایی تمام شد و قسمت دوم هم با موسیقی و تلاوت الواح و آیات و داستان‌هایی از حضرت بهاء‌الله خاتمه یافت.

جای شما خالی که چه میز شامی چیده شد. میز مستطیلی بزرگی در وسط سالن گذاشته شد، روی آن را رومیزی پارچه آبی سفید انداختند، در دو طرف میز، منیژه خانم که همیشه در اعیاد مسئول خرید و چیدن و گل‌آرایی گل‌ها هستند، دو عدد گلدان بزرگ پر از گل سرخ را که با زیبایی آراسته بودند در دو طرف میز قرار دادند. در وسط میز، دیس بزرگی از عدس پلو که با مخلفاتش روی آن تزیین شده و مرتب خالی و پر می‌شد قرار داشت و در اطراف آن انواع غذاها و خوراک‌هایی که دیگر دوستان آورده بودند گذاشته شده بود. غذا بقدری کافی بود که هم خوردند و هم بُردند.

در پایان جلسه هم به هریک از شرکت کنندگان شاخه گل سرخی تقدیم شد. این تقدیم گل مرا به یاد خاطره‌ای از جناب سمندری ایادی عزیز امرالله انداخت. ایشان گویا شانزده یا هفده ساله بودند که جشن اول عید رضوان را در حضور حضرت بهاء‌الله بودند. به دستور آن حضرت در موقع خداحافظی به هریک شاخه گل سرخی داده شد، در آخر آن حضرت فرمودند، آقا طراز سهم ما کو؟ که

به ایشان هم شاخه گلی تقدیم شد.

برای چایی بعد از شام نازیلا آب را در سماور بجوش آورد، خواست چایی دم کند که متوجه شد چایی خشکی که آورده بود تمام شده، لرزه بر بدنش افتاد. خدایا چه کنم؟ چایی از کجا بیاورم؟ این جاها مغازه نیست اگر هم باشد چایی ایرانی ندارد، همین‌طور قوری به دست دور آشپزخانه می‌گشت، کمدها را می‌گشت، ساک‌ها را می‌گشت که یک مرتبه در یکی از ساک‌ها دستش به جعبه چایی خورد (همان جعبه چایی که من چون عجله داشتم یادم رفت از ساک بیرون بیاورم). با یک خوشحالی زایدالوصلی چای بعد از شام را حاضر کرد و سرو شد. خدایا قوتی ده تا به تبلیغ و انتشار امرت پردازیم، چون می‌دانیم (تأیید طایف حول اقدام است).



## شعرای قرن اول بهایی

### روحانیه بشرویه

خانمی شجاع و عالمه‌ای منجذب به انوار حقیقت و مؤمنه‌ای آراسته به حلیه فضايلت است. اسمش ام‌السلمه و معروف به بی‌بی روحانی و در شعر روحانیه و گاهی روحا تخلص نموده است.

وی در حدود سال ۱۲۵۴ هجری قمری در بشرویه خراسان به دنیا آمده. ده ساله بوده که قضایای قلعه شیخ طبرسی در مازندران واقع شده. خودش در شرح حال خویش بیانی بدین مضمون آورده است که ده یازده ساله بودم که جناب اخت‌الباب و ام‌الباب<sup>۱</sup> با شیخ ابوتراب به انجذاب و اشتعال وارد بشرویه شدند و نسوان جمیع شهدا را (کسانی که از بشرویه در قلعه شیخ طبرسی شهید شده بودند) منجذب و مشتعل فرمودند.

در همان سال کریم‌خان کرمانی آمد از کنار بشرویه گذشت و رفت. ابوی گفتند که آنچه جناب ملاحسین فرموده‌اند جمیع به ظهور رسیده و می‌رسد. والده پرسیدند چه فرمودند، گفتند شبی در مجلس ایشان نشسته بودیم، یکی از سفیانی سؤال نمود، فرمودند سفیانی بیاید و برج و باره بشرویه را مشاهده نماید و نتواند داخل بشرویه شما شود و حال از این شطر گذشته و رفته است... (از این شرح معلوم می‌شود که پدر این خانم به حضرت نقطه‌اولی ایمان داشته است.)

و دیگر می‌نویسد: "والده گاه گاهی به خانه ام‌الباب می‌رفتند. وقتی مرا هم با خودشان بردند و دیدم صبیۀ آنها که نامش بی‌بی سلطان بود مشق می‌کنند، معدومه هم قدری زغال ساییده در قاشق کرده با سیخی بر پاره چوبی می‌نوشتم تا چندی بعد کاغذ پیدا کردم و قلمی از نی درست کردم و چند نوحه صورت‌نویسی کردم. وقتی ابوی دیدند گفتند انگشت‌های تو را خواهم شکست اگر دیگر قلم دست بگیری، چرا که پیغمبر منع فرموده. معدومه هم همین نوحه که نوشته بودم

گذاشتم زیر قرآن بزرگی در طاقچه، ولی قلبم به نوشتن راغب بود و جرأت نوشتم نمی‌کردم. روزی شخصی از رؤسای بیان آمد به خانه ما و پای همین طاقچه نشست، معدومه هم در اطاق دیگر نشسته بودم والده آمدند و گفتند نوحه‌ای که نوشته‌ای از طاقچه افتاده روی زانوی او و می‌خواند و می‌گوید این خط زغالی مال کیست، پدرت گفت مال بچه ما می‌باشد و او را منع کرده‌ام. ملا باقر گفت چرا منع کرده‌اید، حکم بیان است که باید نسوان صاحب خط باشند. بعد از آن به جهت معدومه کاغذ و مرکب آماده نمودند، ولی روزگار اقتضا ننمود که به قاعده تحصیل کنم.<sup>۲</sup>

به هر حال این خانم در این خانواده نشو و نما یافت و به مطالعه کتب و آثار مبارکه پرداخت و در تشویق نسوان به فرا گرفتن معارف یزدان زحمت فراوان کشید و چون صیت دعوت جمال مبارک ارتفاع یافت و او آثار عظیمه حضرتش را زیارت نمود، چنان منقلب و مشتعل گشت که سر از پا نشناخت و بی‌محابا به تبلیغ امرش پرداخت و از جمله علاقه وافر می‌باشد به ابلاغ کلمه الهی به علما و اهل فضل ابراز و به یک‌یک از علمای بلد مکتوبی فرستاد و آنان را به امر دعوت و دلالت نمود، تا سرانجام بر مخالفتش به شدت قیام کرده به سب و لعنش پرداختند و بالاخره در سال ۱۳۲۱ هجری قمری به حکم یکی از ملاهای محل موسوم به حاجی سید فضائل مجبور به خارج شدن از بشرویه گردید و به امر حضرت عبدالبهاء جل ثنائه عازم یزد گشت. واقعه ضوضاء سال ۱۳۲۱ یزد تازه شروع شده بود که به آن شهرستان وارد گردید و در خانه جناب حاجی میرزا محمود افغان مقرر گزید و در تمام مدت ضوضاء و چندی بعد از آن تسلی بخش اهل و عیال شهداء بود و همواره تبلیغ امر و ترتیل آیات می‌کرد و اشعاری در کمال اشتعال و انجذاب می‌سرود، تا در سال ۱۳۳۲ قمری هجری در همان شهرستان صعود نمود.

در سال ۱۳۲۸ شمسی که نگارنده را مسافرت چند روزه‌ای به مشهد خراسان اتفاق افتاد، در ضمن تفحص در آنجا در منزل یکی از احباء جزوه‌ای به نظر رسید که مختصری از شرح احوال و در حدود دویست و پنجاه بیت از اشعار ایشان و نیز لوحی از حضرت عبدالبهاء که به افتخار او نازل گشته در آن ثبت شده بود و نویسنده در آخر اشعار نوشته بود: "حسب الامر به تسوید یک ثلث از اشعار

جناب روحانی علیها بهاء الله موفق که اینک به ضمیمه مختصری از شرح حال او تقدیم می‌گردد<sup>۱</sup> ولی معلوم نبود آن را برای چه کسی استنساخ کرده است. از اشعار مزبور منظومهٔ مخمسی برای درج در تذکره انتخاب گردید که ذیلاً از نظر قارئین خواهد گذشت و نیز صورت مکتوبی از وی در آنجا درج شده که چون از نظر استعداد و تربیتی که در پرتو معارف الهیه وی را حاصل گشته خالی از اهمیت به نظر نرسید، عیناً نقل و سپس لوح مبارک و در پایان منظومهٔ مخمَس وی مندرج می‌گردد. (نقل از جزوهٔ مزبور.)

پس از اخراج از بشرویه نامه‌ای به ملای مزبور (حاجی سید فضائل) به عربی نوشته که در انتها به فارسی می‌نویسد "ای جناب فضائل مآب بهائیان اهل فساد نبوده و نیستند، چرا از اقامت دو روزهٔ یک زن مضطرب شده‌اید. معدومه نیامده این‌جا بماند، کسی که پنجاه سنه او از ید در محلی باشد و مخالفت شریعت و مغایر حکمیت از او دیده نشود، حال به چه سبب او را عذر خواهید به چه برهان نفی نمائید.

آفرین بر دین و بر آئیتان      مرحبا بر دیدهٔ خود بیتان

باری گناه من اینست که بهائی شده‌ام. مگر شما بشارت ظهور قائم و رجعت قیوم را ندارید که ابدأ تفحص نمائید ان جائکم فاسق بنباء فتینوا<sup>۲</sup> را گویا نخوانده‌اید و اللهم انی اسئلك بهائیک این آخر چه معنی دارد ولو تقول علنیا بعض الاقاویل<sup>۳</sup> الی آخر را چه می‌گوئید در خصوص مذاهب مختلفه که هریک منتظر موعودی هستند چه جواب می‌دهید. امری که از شصت نگذشته جمیع امم را مضطرب نموده، شرق و غرب عالم را به هیجان آورده، خطهٔ افریک و امریک را به هم زده سهل و سهو شمرده‌اید! اگر ندای حق نیست پس آواز کیست که از کل اشیاء بلند است، دست تطاول دول و ملل از اذیتش کوتاه شده و اشعهٔ انوارش فوق مهر و ماه خیمه و خرگاه زده، مگر در قرآن ذکر لقا نشده و یا حجتت حجج اولین آیات بیّنات نبوده، نه سمعی است که ندای منادی الی الله شنود و نه چشمی است که نفوذ کلمه الله مشاهده نماید.

بیش از این گفتن دگر نبود صلاح      هر صلاح اندیش را باشد فلاح  
از این گذشته اهل بها باید به صلاح رؤسای زمان حرکت نمایند، البته اگر رأی

جهان‌آرای آقایان بلد نباشد معدومه آنی مأمور به ماندن نبوده و نیست و حال آن‌که چون وارد به سبزوار شدم نامه‌ای از مولای من رسید که باید عازم یزد شوی، باز چون به تون (فردوس) آمدم دستخط مبارک رسید که البته به سمت یزد مسافرت کن، اگر عالم‌الغیب نبود و شما را نمی‌شناخت امر به یزد نمی‌فرمود، دیگر معلوم است که از پیام شما مرام چیست و مفسدین بشرویه را مقصود چه محتاج به ذکر نبوده و نیست، انشاءالله بگفتا می‌رسد. (روحا) “  
سواد لوحی است که به افتخار او نازل گشته:

خ - ب - امه‌الله ورقه منجذبه روحانی علیه بهاء‌الله الابهی

### هوالابهی

از ورقه منجذبه روحانیه چون بلبل گلشن ملکوت اعلیٰ به ستایش جمال ابهی نطق بگشا و ترتیل آیات توحید نما و چون ورقاء حدیقه وفا آغاز نغمه و آواز کن و تغرید بر شاخسار تفرید نما وقت آهنگ ملکوتی است و زمان بانگ عبودیت آستان مقدّس حضرت ابهی است چرا ساکتی و صامت نعره بزن فریاد برآر نغمه بخوان زخمه به اوتار زن آهنگ ستایش جمال قدم بلند کن و فریاد عبودیت عبدالبهاء برآر جان‌ها را زنده کن دل‌ها تر و تازه نما چشم ثابتان را روشن کن جان ناقضان را گلخن نما جمیع اماء را به شور و وله آر و کلّ ورقات را به وجد و طرب انداز تا از الطاف جمال قدم به سرور و حبور آیند و مظهر الطاف مجلیٰ طور گردند.

### ع ع

و اینک منظومه مخمّس او:

یاران چه نویسم ز وفا و کرم دوست عالم شده حیران ز سریر قلم دوست  
هر لحظه شود زنده جهانی ز دم دوست آید به دل الهام ز طرف حرم دوست  
خواهم فکنم جان و سر اندر قدم دوست

هر لحظه به نوعی رخ او جلوه نماید هر دم به تجلای دگر دل بریاید  
هر سو در جنّت به رخ ما بگشاید زنگ غم و آلام ز دل‌ها بزداید

یاران دل ما رفت به باغ ارم دوست

در بندگی دوست ز هر بند رهائیم چون شیر به زنجیر سر زلف بهائیم  
هم مست ولای وی و هم محو لقائیم افکنده هیاهو ز ولایش به سمائیم

افروخت به جان مشعله صهبای خم دوست

یاران به خود آئید که ایام عطا شد مفتوح به روی همه ابواب لقا شد  
روزی که به ساغر می الطاف بها شد آن می به جهان قسمت ارباب وفا شد

سرمست شدند اهل دل از جام جم دوست

ای دوست نگاهی به سوی اهل صفا کن مشرق مه و مهر از افق صفحه‌خا کن  
چون ذره مرا در بر خورشید فنا کن یاران همه را مست می جام لقا کن

تا مست کشند از دل و جان بار غم دوست

عاشق نیم ار سر به ره عشق نبازم ای دوست مکن رد ز در خویش نیارم  
در نار فروزنده بین سوز و گدازم در درگه محمود بخوان همچو ایازم

خواهم که کنم جان به فدای کرم دوست

یارب چه سرور است در این شب به دل من کز آن شده چون شمع فروزنده گل من  
مندک شد ازین شعله خدایا جبل من احیا شدم از یکدم و گم شد اجل من

روحا عدم آمد به فنای قدم دوست

<sup>۱</sup> - مقصود از باب در این جا جناب ملاحسین باب‌الباب است.

<sup>۲</sup> - این سطور از نامه‌ای که از یزد رسیده بود استخراج و نقل گردید.

<sup>۳</sup> - قرآن شریف سوره ۱۴۹ الحجرات آیه ۶

<sup>۴</sup> قرآن شریف سوره ۶۹ الحاقه آیه ۴۸-۴۴

## درباره بهائی بودن در دوران نوین

فاضل غیبی

با توجه به بیان: "... هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر، امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید." (متخباتی از آثار حضرت بهاءالله) به کوتاهی نکاتی را درباره بهائی بودن در زمان حال بیان می‌کنم. آئین بهائی پس از یک قرن و نیم به عنوان آیینی نوین در برابر ادیان کهن شناخته شده است. در حالی که ادیان کهن در تکاپوی وام‌گیری موازین زندگی نوین هستند تا خود را با عصر جدید هماهنگ جلوه دهند، آیین بهائی در هماهنگی ذاتی با نیازها زمانه است و کفایت و ویژگی‌های بنیانی آن چهره بگشایند تا درخشش آن پهنه گیتی را روشنی بخشد.

"آیین بهایی مبین معرفت دوره سیر تکامل عالم انسانی است، سیر تکاملی که با تولد خانواده آغاز گردید، سپس به صورت وحدت قبیله رشد و کمال یافت و به نوبه خود به تشکیل حکومت شهری منجر گردید و بعداً به شکل حکومت‌های ملی مستقل توسعه یافت." (شوقی ربانی، حال و آینده جهان، جمشید فناپیان).

برخی از این ویژگی‌ها چنین هستند:

به گواهی تاریخ، گسترش همه ادیان ناشی از کوشش و درایت پیروان آن ادیان بوده است. نمونه بارز، خواست "پولس قدیس" مبنی بر پذیرش غیریهودیان باعث شد که مسیحیت به بزرگ‌ترین آیین جهانی بدل گردد، وگرنه مانند پنجاه سال نخست، فرقه‌ای یهودی به جا می‌ماند.

"از زمان تشکیل شورای بیت‌المقدس، یعنی سنه ۴۸ م بود که آئین مسیح توانست از محدوده سابق خود که جامعه یهود بود، فراتر رود. سفرهای سن پول (پولس) راه‌های جهان روم را بر روی دین جدید گشود." (شاپور راسخ، نقشه ملوکوتی عبداله‌ها)، نمونه دیگر، گردهمایی بدشت بود که با درایتی بی‌نظیر بایست را از فرقه‌ای شیعی به آیینی نوین بدل ساخت. "جناب طاهره انی‌انالله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی‌الندا بلند نمود." (مکاتیب حضرت عبداله‌ها). اما نمونه عکس، تیراندازی سه جوان

بهایی به شاه بود ضربه‌ای جانکاه بر جنبشی وارد آورد پیش از آن در جامعه ایران پایگاهی استوار و گسترده یافته بود. حضرت بهاء‌الله در این باره چنین می‌نویسد:

"ابتداً داخل آن امر [تیراندای به شاه] نبودیم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت، مع ذلک ما را اخذ نمودند و از نیاوران سر برهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر به زندان طهران بردند... و در ایام و لیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بایی تفکر می‌نمودیم که مع علو و سمو ادراک آن حزب، آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر... " (بهاء‌الله، لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی).

مخاطبان آثار بهائی نخست شیعیان ایرانی بودند و مطالب طبعاً با توجه به باورها و نمادهای مذهبی آنان مطرح می‌شد. بهاء‌الله در یکی از الواح خود چنین اشاره می‌آورد "و هریک از الواح به اقتضا نازل" (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر). این ویژگی سبب شده است که آیین بهائی در ادامه و چهارچوب باورهای اسلامی تصور شود اما همان‌طور که شوقی ربانی توصیف می‌کند:

"این نوزاد یزدانی در محیطی پست و قهقرایی تولد یافت و از کشوری برخاست که بر سرش طی قرون و اعصار، خاک تعصب و فساد و بغض و عناد نشسته بود... با این همه قادر شد به نیروی ذاتی آسمانیش در مدتی کمتر از نود سال خود را از زیر یوغ سنگین تسلط اسلامی آزاد کند." (ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، هوشمند فتح اعظم).

در حالی که آیین بهائی چه به درون مایه انسان دوستانه و چه به آن‌که در میان ایرانیان و در بستر فرهنگ ایران‌شهری پدید آمد نمی‌تواند هیچ‌گونه هم‌گونگی با آیینی که در میان صحراگردان عربستان و مناسبات سنت‌های آنان برآمد، داشته باشد و به ویژه با مذهب شیعه که در دست "علمای شیعه" به وسیله‌ای برای نشر خرافات و تشویق به جنایات بدل شده است.

"بگو ای مردم... از ظلمت حزب شیعه خود را خارج نمایید." (بهاء‌الله، مائده آسمانی) از ویژگی‌های مهم آیین بهائی این است که برخلاف پیروان ادیان کهن که می‌باست مطالب کتب مقدسه خویش را بی‌چون و چرا بپذیرند و در صورت ناهماهنگی با نیازهای زمانه آن‌ها را توجیه و تفسیر کنند، بهائیان فراخوانده شده‌اند در آثار بهائی اندیشه کنند و با "بصیرت" مطالبی را مورد توجه قرار دهند که بیانگر نیازهای روز

است. این آثار در زمانی طولانی (بیش از ۱۱۰ سال) با مخاطبانی کاملاً مختلف و در شرایطی متغیر نوشته و نشر شده‌اند، از این رو برخی از آن‌ها پس از گذشت نیم قرن، دیگر نمی‌توانند معتبر باشند. به عنوان نمونه، زمانی که هدف نزدیکی یاران شرق و غرب فرا گرفتن زبان اسپرانتو سفارش می‌شد، اما امروزه با گسترش زبان انگلیسی، دیگر چنین ضرورتی وجود ندارد، کما این‌که بهمن نیک‌اندیش (کسروی و کتاب بهائی‌گری او) در این باره چنین معتقد است که "در دوره‌ای عبدالبهاء بهائیان را به آموختن زبان اسپرانتو تشویق می‌فرمود (اسپرانتو) زبانی بود ساده که آموختنش موجب نزدیکی بهائیان شرق و غرب می‌شد... این امروز با انگلیسی حاصل است."

با توجه بدان‌که اعتقادات دینی از قلمرو سنجش عقلانی، علمی و فلسفی بیرون هستند، در آیین بهائی هر فردی می‌تواند آزادانه ادراکات شخصی و باورهای قلبی خود را داشته باشد، بدون آن‌که کسی و یا مرجعی مجاز باشد درباره آن‌ها دخالت یا نظارت کند.

"الیوم باید به محبت و مرحمت و خضوع و خشوع و تقدیس و تزیهی ظاهر شوید که احدی از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و گفتار شما روائح اعمال و گفتار اُسم قبل استشمام ننماید که به مجرد استماع کلمه‌ای یک‌دیگر را سَبِّ و لعن می‌نمودند... [اگر مؤمنان در بیان معتقدات خویش] نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و خواهند بود. چه که مقصود از عرفان و ذکر اعلی مراتب بیان، جذب قلوب و افت نفوس و تبلیغ امرالله بوده و از جدال و نزاع تزییع امرالله شده و خواهد شد..." (بهاءالله، مجموعه اقتدارات)

از دیدگاه بهائی نه تنها "حقایق دینی امری است نسبی و نه مطلق" (ولی امرالله، نظم جهانی بهائی) بلکه در هر فردی بنا به تجربه معنوی و همچنین سطح اندیشه و آگاهی او شکلی یگانه و منحصر به او می‌یابد. از آن‌جا که تجربه معنوی و باورهای قلبی قابل انتقال به دیگری نیستند، شایسته است که هرکس آن‌ها را در ضمیر خود عزیز دارد. آیین بهائی تنها آیینی است که به سبب برخورداری از این ویژگی، خواسته جدایی دین و دولت در جوامع مدرن را برمی‌آورد.

موهبت دیگر در آیین بهائی هماهنگی دین، علم و عقل است. پیامد این آموزه آن است که بپذیریم، نه تنها علوم طبیعی و انسانی، بلکه هنر و فلسفه نیز از محدوده مستقلی برخوردارند.

”دین حکومت عقل و علم را قبول می‌کند و عقل و علم هم حکومت دین را می‌پذیرد و این‌ها هر دو مطابق هم و موافق هم و مساعد هم می‌توانند خود زنده باشند و نوع انسان را هم زنده نگاه دارند.“ (علیمراد داودی، انسان در آیین بهائی)

در این میان هر مشکلی در هر زمینه شخصی باید با تکیه بر دستاوردهای موجود در آن زمینه مورد پژوهش قرار گیرد و همان‌طور که هر مسأله علمی را تنها در رشته‌ای خاص و به روش ویژه‌ای می‌توان پژوهید، شناخت هنری و یا مقولات دینی نیز از حیطة مستقل و ویژه خود برخوردارند. از سوی دیگر سنجش خردمندانه کمک می‌کند تا میان چهار زمینه شناخت - یعنی علم، دین، فلسفه و هنر - هماهنگی برقرار شود. مثلاً فلسفه باید بتواند خود را با دستاوردهای علمی هماهنگ سازد و یا دین پذیرای باورهای غیرعلمی نباشد. بنابراین هویت فرد بهائی تنها در پیروی او از این آیین و کوشش برای گسترش آن تعریف نمی‌شود، بلکه باید بکوشد در هر سه زمینه دیگر شناخت نیز کسب کند، تا بتواند زندگی پُرباری با استفاده از مواهب دوران نوین داشته باشد.

پیروان ادیان کهن کتاب‌های دینی خود را گنجینه‌ای از مطالب در همه زمینه‌های علمی و فلسفی می‌دانند، در حالی که برای بهائیان آثار بهائی در چهارچوب آموزه‌های دینی مورد توجه هستند و نه به عنوان مرجعی برای مطالب علمی و فلسفی، مثلاً آثار تاریخی ولی امرالله از آن‌جا که تاریخ پژوهانه تدوین گردیده، می‌تواند با روش‌های علم تاریخ نیز سنجیده شود.

”عصمت ولی امر محدود به اموری است که اکیداً به امرالله و تبیین تعالیم مبارکه مرتبط می‌باشند. ایشان مقام مصون از خطا در خصوص مواضع دیگری نظیر اقتصاد، علوم و غیره نمی‌باشد.“ (شوقی ربانی، توفیق مورخ ۱۹۴۴ م.)

در ادوار پیشین که هنوز علوم طبیعی و رشد عقلانی بشر نارسا بود، چنان که اشاره شد، کتب مقدسه شناخت پیروان از دنیای پیرامون را نیز تعیین می‌کردند. بدین سبب در طول سده‌های طولانی کوشش‌های علمی و تکاپوی عقلاتی پیروان با مانعی بزرگ روبرو بود. اما در آیین بهائی با تعیین وظایف و امکانات شناخت در چهار زمینه مختلف مستقل، نه تنها پیشرفت علمی و فلسفی به دخالت به گستره دین و آیین نمی‌انجامد، بلکه رشد آزادانه آن‌ها نیز مورد تشویق قرار گرفته است.

”ما مطابقت دین را با علم و عقل به این معنی می‌فهمیم که هرکدام از این دو زمینه‌خاص خود را دارد و به زمینه دیگری تجاوز نمی‌کند.“ (علی‌مراد داودی، انسان در آیین بهائی)

بنابراین در صورتی که بیانی در آثار بهائی با یافته‌های علمی هماهنگ نباشد، می‌توان آن را نادیده گرفت. به عنوان نمونه، دانشمندان در نیمه سده گذشته دریافتند که منع حکم اعدام نه تنها به ازدیاد جرم و جنایت نمی‌انجامد، بلکه با چشم‌پوشی از ”انتقام“ امکان تجدید تربیت مجرم را نیز فراهم می‌کند و این موضوعی است که عبدالبهاء بیش از نیم قرن پیش‌تر از آنان در آثار خود به آن اشاره کرده بود:

”از انتقام چه ثمری حاصل، هر دو عمل یکی است، اگر مذموم است هر دو مذموم است، نهایت اینست که این مقدم بود، آن مؤخر (امر و خلق، ج ۳) پس فرق است در این که نفوس را از قبیح و جرایم به واسطه زجر و قصاص و شدت انتقام منع نمایم و یا آن‌که چنان تربیت کنی که نفوس بدون خوف از زجر و انتقام و قصاص از جرایم اجتناب نمایند، بلکه نفس جرایم را جزای عظیم شمرند.“ (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱)

نمونه دیگر، همجنس‌گرایی است که تا چندی پیش به عنوان امری غیرطبیعی و اخلاقی تلقی می‌شد، اما پژوهش‌های علمی در سده گذشته نشان داده‌اند که پدیده‌ای طبیعی است و از نارسایی تربیتی و یا اخلاقی ناشی نمی‌شود، بلکه مانند اغلب پدیده‌های بیولوژیک است که حدود ده درصد نمودی متفاوت می‌یابند.

دکتر علی‌مراد داودی درباره هماهنگی علم و عقل و دین در معتقدات بهائی چنین توضیح می‌دهد:

”چون می‌گوییم علم و عقل با دین موافقت دارند، یعنی مخالفت ندارند، نه این‌که عین یگدیگرند، نه این‌که از یکی باید چیزی را توقع داشت که در دیگری است... کار دین کار علم نیست، وظیفه دین وظیفه علم نیست... اگر هم مظهر امر گاهی مسئله علمی به زبان آورده باشد نه به این قصد بوده است که جنبه دینی به آن بدهد، بلکه مثل هر شخصی است که در موردی به زبان علم خواسته است حرف بزند... اگر دین مخالفت با علم و عقل کند، به راه خطا رفته است. دین باید موافق علم و عقل باشد در عین حال که غیر از علم و عقل است... سعی نفرمایید توجیه علمی برای همه معتقدات دینی پیدا کنید و سعی نفرمایید توجیه دینی برای همه اصول

علمی بیابید. این آفت است، این مصیبت است. (علیمراد داودی، انسان در آیین بهائی)  
 "دوران نوین" وظایفی در برابر فرد بهائی قرار می‌دهد که برآوردن آن‌ها کوشش بسیار می‌طلبد، زیرا بهائیان در دنیایی کاملاً متفاوت با موازین و جهان‌بینی قرون وسطایی زندگی می‌کنند و آرزو دارند به کمک آموزه‌های بهائی در چنین جهانی مشمر ثمر باشند. واقعیت این است که رفرم مذهبی مارتین لوتر در پنج سده پیش تکانه‌ای به حکومت کلیسا وارد آورد و در پیامد آن افکار پوسیده و تصورات واهی قرون وسطایی در جنگ‌های سی ساله به آتش کشیده شد و راه برای پیدایش افکار والای روشنگران و سپس طراحان مدنیت جدید گشوده و بنای تمدنی نوین ممکن گشت، که در اروپا بیان و تا به حال در بخش بزرگی از جوامع بشری گسترش یافته است.

"این‌ها همه بدون شک سبب شد که عامه مردم از مسیحیت دل برگینند و باعث شد که اقتدار و اختیار و اعتبار کلیسا کاهش بسیار یابد." (ولی امرالله، نظم جهانی بهائی)

این تمدن در مقایسه با گذشته، بشر را از حضيض اسارت در دست اربابان ظلم به اوج حقوق شهروندی و رفاه و امنیتی رسانده است که برای گذشتگان تصورناشدنی بود. برخی بهائیان به تمدن نوین جهانی به دیده‌ای ناخشنود می‌نگرند و آن را در حال اضمحلال می‌یابند، در حالی که نه تنها دستاوردهای مادی مدنیت نوین، بلکه از آن مهم‌تر، رشد معنوی و اخلاقی بشر در سایه آن، جوامع بشری را هرچه انسانی‌تر کرده است.

"آیین بهائی نه تنها قصد ندارد شالوده جامعه موجود را متلاشی سازد، بلکه در صدد است اساسش را وسعت بخشد و مؤسسات آن را متناسب و موافق با احتیاجات دنیایی دائم‌التغییر از نو شکل دهد. با هیچ پیوند مشروعی تعارض ندارد و هیچ نوع وفاداری اساسی را تضعیف نمی‌کند." (شوقی ربانی، حال و آینده جهان، جمشید فنائیان)  
 بدین لحاظ نارسایی‌های موجود و برخوردهای شدید کنونی را نباید نشانه بحران مدنیت نوین، بلکه باید ناشی از مقاومت پاسداران ساختارهای کهن در برابر آن دانست. این که این تمدن بر پایه اندیشه و کوشش بشری بنیان یافته و به پیش می‌رود، نارسایی آن نیست، بلکه فقط نشان می‌دهد که تصورات تاریخ‌نگارانی مانند آرنولد توین‌بی که ادیان را موجد تمدن‌ها می‌دانستند اشتباه بوده است، زیرا طرح و بنای تمدن بر پایه دمکراسی، تأمین حقوق شهروندی و بالاخره تشکیل دولت

بهبودبخش، به دانش نیاز دارد و نه به شناخت دینی. هرچند که چنان که خواهیم دید، اشتراک آرزوی جمعی به عنوان شالودهٔ دین می‌تواند مشوق پیشرفت باشد. در چند سدهٔ گذشته نه تنها دانش و فن چهرهٔ دنیا را دگرگون ساخته‌اند، بلکه بشر در سپهر اندیشه نیز به راهنمایی فیلسوفان مرزهای بسیاری را درنوردیده و به افق‌های نوینی رسیده است. زمینهٔ این تحولات با روشنگری دربارهٔ جهان‌بینی مذهبی قرون وسطایی فراهم آمد.

”در قرون وسطی... عقل را تابع ایمان می‌خواستند... عقل می‌بایست طوری حکم کند که ایمان اقتضا دارد. حکم عقل به محک ایمان سنجیده می‌شد و به همین سبب اگر اختلافی پیش می‌آمد عقل را طرد می‌کردند... (دین حکم می‌کرد) اگر عقل کسی خلاف حکم دین تشخیص بدهد، او را باید کُشت.“ (علی‌مراد داودی، انسان در آئین بهائی، ج ۱) بدین سبب نیز در نظر پاسداران ادیان کهن، پیشرفت اندیشهٔ نقاد به کوشش برای براندازی بنیان دین جلوه می‌نمود و پافشاری آنان بر اعتقادات و تصورات پوسیده باعث شد که پیروانشان نتوانند خود را با موازین زندگی مدرن هماهنگ کنند. در نتیجه در سدهٔ گذشته به بحران‌های اجتماعی و سیاسی فجیعی دامن زده شد که از سویی زمینه را برای ظهور فرقه‌های مذهبی خسران‌آور فراهم آورد و از سوی دیگر به سقوط در ایدئولوژی‌های ضد مذهبی فاشیستی و استالینی انجامید.

”عالم متقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً (روز به روز) در تزیاید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فرقه شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد... و مدتی بر این نهج ایام می‌رود...“ (بهاء‌الله، منتخبات آثار، ص ۶۱)

این در حالی است که آیین بهائی در همگامی با اندیشه‌های نوین نه تنها تصورات مذهبی پیروان ادیان گذشته را رد می‌کند، بلکه با تشویق به گسترش و ژرفش اندیشه در روشنی ”تصادم افکار“، با فیلسوفان عصر روشنگری و مدرن هماهنگ است، به حدی که عبدالبهاء حقیقت را چنین توصیف می‌کند:

”بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است.“ (عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب) به راستی نیز جای شگفتی است که آیین برخاسته از ایرانی که به سبب تسلط اسلام‌پناهان، هرگونه بارقه اندیشه در آن از میان رفته بود، در هماهنگی با اندیشهٔ بزرگترین دانشمندان مدرنیته باشد. به عنوان نمونه اگر به نیچه به عنوان راه‌گشای

اندیشه مدرن بنگریم، ندای او بدین که: "خدا مرده است!" دنیای ادیان کهن را به لرزه درآورد. در حالی که منظور نیچه جز این نیست که با پیشرفت علم و اندیشه بشری، دیگر خدای موصوف در ادیان کهن (چنان که نقاشان او را به صورت پیرمردی عبوس تصویر کرده‌اند) (ن ک، نقاشی "آفرینش" از میکل آنژ) انرژی حیاتی خود را از دست داده است. نه آن که دیگر خدایی نباشد که به هستی معنا بخشد، بلکه باور به خدای کهن دیگر ایمانی صمیمی را بر نمی‌انگیزد.

بنابراین فرد بهائی با شناخت هماهنگی میان آرمان‌های آیین خویش و موازین مدنیت نوین، برای گسترش هردو می‌کوشد. چنین است که بهائیان با فرهیختگان و خردمندانی که برادری و سعادت نوع بشر را خواستارند اشتراک آرزو دارند و باید بکوشند با آنان به اشتراک عمل برسند:

"احبای الهی... عقیده خویش را در کمال جرأت و وضوح اظهار نمایند و از عواقب و نتایج بیان حقیقت و ابراز مافی الضمیر خائف و نگران نشوند." (شوقی ربانی، توقعات مبارکه)

اگر این مشارکت و همراهی در ظاهر روی نداده است، در درجه نخست ناشی از بدبینی فراگیر نسبت به ادیان است که با توجه به رفتارهای خردستیزانه و بعضاً جنایتکارانه ارباب ادیان سلف کاملاً طبیعی است و نشانگر آن که بشریت آگاه و مترقی دیگر حاضر نیست در برابر هیچ "امر مقدسی" از کاربرد خرد و همدردی انسانی چشم‌پوشی کند.

"دیگر عصر شیرخوارگی و کودکی بشر بسر رسیده و عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت‌ترین دوره تکاملش یعنی دوره بلوغش ملازمت دارد." (شوقی ربانی، نظم جهانی بهائی)

به ویژه هم‌میهنان ایرانی در برابر جنایات بی‌حد و مرزی که حکومت‌گران اسلامی به اسم و رسم اسلام بر ملت ایران روا می‌دارند، نه تنها به حق از اسلام، بلکه از هر دینی دوری می‌جویند. در این میان متأسفانه حتی نخبگان و روشنفکران ایرانی به دلیل عدم مطالعه و اطلاع - برخلاف نام و روش روشنفکری مبتنی بر دانش و آگاهی - از بهائیت تصور فرقه‌ای اسلامی دارند. می‌دانم که در ایران نه تنها در آستانه انقلاب مشروطه، بلکه در دوران پس از آن (مشخصاً تا بسته شدن مدارس بهائی) نه تنها جمع بزرگی از نخبگان ایرانی بهائی بودند، بلکه برای همگان نیز "بابی‌گری" با نوآوری و

روشنفکری مترادف بود. از این نظر کافیسست تا تصور شود که مدارس بهائی در صورت ادامه کار در دهه‌های بعد، تا چه حد بر فضای فرهنگی جامعه تأثیرگذار می‌بودند. دگرگونی مثبت و آینده‌ای نیک برای ایران از آرزوهای بزرگ بهائیان است. آرزوی مشترکی که باید به احساس مسئولیت و همبستگی میان ایرانیان دامن زند. نگاهی به ایران امروز نشان می‌دهد که کمبود آگاهی جمعی، نفوذ خرافات و اختلاف نظرهای شدید، عامل اصلی درماندگی کشور است. این همان است که در آثار بهائی به عنوان "غفلت و لامذهبی" از آن یاد شده و شوربختانه جامعه ایران و آسیب‌های جدی که حکومت مذهبی بر همبستگی ملی و هویت تاریخی ایرانیان وارد آورده، گذار به نظام دموکراسی به امری حیاتی برای ایران بدل شده است. چنین گذاری تنها در چهارچوب ملی ممکن است و بدین سبب پشتیبانی بهائیان از همبستگی ملی ایرانی در این مرحله از تبلیغ جهان‌وطنی مهم‌تر به نظر می‌رسد.

"آیین بهائی... قصد ندارد شعله میهن‌پرستی حقیقی و خردمندانه را در دل‌های نفوس خاموش سازد یا نظام استقلال ملی را که برای دفع مفساد و معایب تمرکز افراطی ضرورت دارد از میان بردارد. تفاوت در نژاد، هویت تاریخی، زبان و سنت، طرز فکر و عادات را که ملل و نحل عالم را گونه‌گون ساخته، نادیده نمی‌گیرد و در صدد محو و نابودی آن‌ها بر نمی‌آید." (شوقی ربانی، حال و آینده جهان، جمشید فنائیان)

در پایان با توجه به مطالب یاد شده، پرسیدنی است که نیاز به دین در دنیای امروز دقیقاً بر چه پایه ای است؟ برای بسیاری محدودیت کارکرد دین در جوامع پیشرفته امری نامطلوب است، در حالی که در این صورت دین فارغ از درگیری با علم و فلسفه می‌تواند بهتر از عهده وظیفه والا و حیاتی خود برآید.

"در دیانت بهائی... منظور رفع این معارضه و تناقض و تضاد بود... عقل و دین می‌توانند هردو با هم باشند، یکی لازم نیست جای دیگری را بگیرد. هرکدام جای خودشان را باید داشته باشند. دین با روش خودش، در محل خودش، زمینه خودش، عقل در محل خودش، با روش خودش، در زمینه خودش." (علیمراد داودی، انسان در آیین بهائی، ج ۱)

با این دید در آیین بهائی برخلاف همه ادیان کهن بنا به این که "هر امر عمومی الهی است و غیرمحدود و هر امر خصوصی، بشری و محدود." (عبدالبهاء، خطابات عبدالبهاء ج ۲) دین امری نه فردی، بلکه پدیده‌ای اجتماعی است و بنیان آن اشتراک پیروان برای

هم‌فکری و همکاری در راه تحقق آرمانی والاست به مدد سازمانی منظم و متعهد خدمت به اجتماع نه ابزاری در دست حاکمان و قدرتمندان و احزاب برای اجرای منویات ایشان. در این مسیر همان‌گونه که ولی امر بهائی خاطر نشان ساخته:

”تشکیلات بهائی را باید به منزله آلت و وسیله دانست و نباید آن را بدل و جانشین آئین بهائی شمرد.“ (ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، ص ۱۴)

بهائیان برای تحقق آرزویی بشری با بنیانگذار آیین خویش از سویی و با یک‌دیگر از سوی دیگر، پیمان می‌بندند. آنان با آگاهی بر این‌که حتی دو نفر نیز نمی‌توانند از اعتقادات دینی و احساسات روحانی یکسان برخوردار باشند، نه جمعی با باورهای مشترک و احساسات ایمانی یکسان، بلکه در درجه نخست گروهی هم‌پیمان را تشکیل می‌دهند که آگاهانه و خردمندانه برای تحقق والاترین آرمان بشری یعنی برادری و نیکبختی انسان در همه ساختارهای خانوادگی، فرهنگی، ملی و جهانی می‌کوشند.

”اما کار دین چیست؟ دین کارش این است که غایت آمال و کمال مطلوب بدهد. اطمینان ایجاد بکند... در بین طوفان هیجان و غوغا و اضطراب و اغتشاش به غایت قُصوی توجه کند و این کمال آمال را نصب‌العین انسان نماید. انصاف باید داد که این کار را علم نمی‌تواند بکند... سیصد سال یا چهارصد سال کوشیده و موفق نشده است. هرچه پیشرفت علم بیشتر شده، اضطراب و اختلال و انتحار هم بیشتر شده است.“ (علیراد داودی، انسان در آیین بهائی، ج ۱)

اعتماد و پیمان جمعی برای پاسداری و گسترش موازین انسانی ”روح جمعی“ جوامع بشری را تشکیل می‌دهد و بدون آن هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند راه بهبود و پیشرفت را پیماید.

”اگر علمای عصر بگذارند و من علی‌الارض راتحه محبت و اتحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حُریت حقیقی آگاه شوند، راحت اندر راحت مشاهده نمایند، آسایش اندر آسایش.“ (حضرت بهاءالله، منتخبات آثار)

چنان‌که امانوئل کانت ثابت کرد، دین پدید آورنده اخلاق نیست، اما در جهت پاسداری از موازین اخلاقی در مرحله رشد اجتماعی نقش اساسی برعهده دارد. از این رو کوشش مداوم برای سالم‌سازی دین و آیین وظیفه‌ای حیاتی است، خاصه آن‌که دین به سبب پیوند نزدیک با انسان باعث می‌شود که نسل به نسل نارسایی‌های بشری

را نیز در خود بازتاب دهد. در دوران نوین از یکسو شناخت ناکافی از نقش دین در جامعه و از سوی دیگر سوء استفاده جنایتکارانه اربابان دین از احساسات مذهبی، باعث بیزاری هوشمندان از دین شده است.

"هرگاه مرام‌های متداول و مؤسسات دیرینه و مفاهیم اجتماعی و عقاید مذهبی نتواند رفاه و سعادت قاطبه نوع انسان را ترویج نماید... چه بهتر که آن‌ها را یکسو افکنیم... و جهان محکوم به قانون کون و فساد است لهذا قواعد و عقاید نیز از تغییر و تبدیل و کون و فساد که دامن همه را می‌گیرد مستثنی نیست... از این گذشته هر قانونی و هر مکتب سیاسی و اقتصادی فقط برای آن خلق شده که حافظ منافع بشری باشد و برای آن نیست که بشر برای حفظ آن‌ها فدا شود." (شوقی ربانی، نظم جهانی بهائی) بدین سبب خصوصی‌سازی احساسات مذهبی و تکیه بر اعتماد و همبستگی اجتماعی بر بنیان اشتراک آرزو و هدف در آینده بشری به دین جایگاهی شایسته خواهد بخشید. "امر بهائی قصدش آن نیست که بر تعداد نظامات دینی که چندین نسل است به واسطه اختلافات پیروانشان آرامش جهان را برهم زده‌اند، بیفزاید." (شوقی ربانی، نظم جهانی بهائی)

نیکیبختی بشر نه با احساسات مذهبی هرچه شدیدتر، بلکه چنانکه دستاوردهای جوامع پیشرفته نشان می‌دهد، با رفاه مادی، امنیت اجتماعی و آموزش در سطحی هرچه بالاتر ممکن است، چرا که با چنین تدابیری زمینه رشد و تربیت احساسات به سوی عواطف انسانی فراهم می‌آید.

"این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه." (بهاء‌الله، اخلاق بهائی)

"شکی نیست که مقصود جز دعوت عباد به عرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگویید مقصود اوامر نواهی آن بوده، شکی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود... اگر نفسی عارف به حق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید، امید نجات هست." (حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی ج ۷)

پیروان هر دینی احساسات خود را ناب و انسانی می‌دانند، اما احساسات فقط در پیوند با خرد به عواطف والای انسانی تربیت و منتهی می‌شود. برخلاف احساس، خرد موهبتی است که نزد همه نوع بشر به یکسان عمل می‌کند و بدین سبب می‌توان آرا و باورهای نیک را خردمندانه منتقل کرد و به اشتراک نظر و آرزو دست یافت.

## چکیده:

- ۱) میزان موفقیت ادیان به کوشش پیروان وابسته است.
- ۲) آیین بهائی آیینی جهانی است، که ریشه در ادیان گذشته دارد و در نفی تعصبات و خرافات اسلام شیعی پدید آمده است.
- ۳) فرد بهائی باید خردمندانه و با توجه به نیازهای زمانه در آثار بهائی بنگرد.
- ۴) "حقایق دینی امری نسبی است" و اعتقادات دینی امری خصوصی.
- ۵) در آیین بهائی، شناخت دینی در کنار شناخت علمی، هنری و فلسفی یکی از زمینه‌های شناخت بشری می‌باشد.
- ۶) در آثار بهائی بیانات دربارهٔ مقولات غیردینی (تاریخی، فلسفی) می‌تواند مورد سنجش علمی و فلسفی قرار گیرد.
- ۷) بهائیان به تمدن نوین برآمده در غرب به دیدهٔ تحسین می‌نگرند (بهاءالله، مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس) و برای تحکیم و گسترش آن در گیتی می‌کوشند.
- ۸) آیین بهائی با ردّ باورهای جعلی و آلوده به تحریف و تعصب ارباب ادیان کهن، در هماهنگی کامل با اندیشه‌های روشنگرانهٔ مدرن سیر می‌کند.
- ۹) بهائیان در هر کشوری همگام و پشتیبان مردم انسان‌دوست و پیشرو هستند.
- ۱۰) دین پدیده‌ای اجتماعی است، که نه بر اشتراک عقیده، بلکه بر اشتراک آرزوی جمعی استوار است و آئین بهائی با دنبال کردن اهدافی چون استقرار صلح عمومی، وحدت عالم انسانی، عدالت اجتماعی و اقتصادی، برابری نژادی و... در هماهنگی کامل با آرمان‌های ارزشمند دنیای معاصر است.



سال چهل و یکم  
**سال ۱۸۰ بدیع**

۱۴۰۱ شمسی

۲۰۲۳ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن  
خود را به آدرس پستی ذیل ارسال دارید:

**PAYAM-I-BADI**

**# 53 Seaview Drive S.**

**Rolling Hills Estates, CA 90274**

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال فرمایید)

توجه: ژانویه هر سال موعده پرداخت حق اشتراک است، مشتریان  
ارجمند لطفاً عنایت فرمایند.

برگه تقاضای اشتراک  
مجله پیام بدیع

نام و نام خانوادگی: NAME:

نشانی پستی: Address:

.....  
.....  
.....

حق اشتراک سالیانه برای امریکا ۵۰ دلار امریکایی و برای سایر کشورها ۶۰ دلار امریکایی می باشد. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی تجدید می گردد.

یک سال ( ) دو سال ( ) هدیه ( )

وجه ضمیمه \_\_\_\_\_ دلار

نام و نشانی شخصی که باید مجلات به عنوان هدیه برای او فرستاده شود:

.....  
.....  
.....

برای حق اشتراک لطفأً چک خود را به نام PAYAM-I-BADI صادر نموده و به آدرس ذیل ارسال نمایید:

**PAYAM-I-BADI**  
**CO: Mr. Foad Ghebleh**  
**# 53 Seaview Drive S.**  
**Rolling Hills Estates, CA 90274**

تمنی می شود تغییر آدرس را فوراً اطلاع دهید.



حضرت امه البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

### قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۵۰ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۶۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می گردد. برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi  
CO: Mr. Foad Ghebleh  
# 53 Seaview Drive S  
Rolling Hills Estates, CA 90274  
USA

قوله المطاع : در خصوص اشتراک مجلات امریه از فرائض احبای الهی آن است که به تمام قوی تقویت و معاونت این مجلات نمایند.

امر و خلق - صفحه ۴۰۲ - جلد ۳ و ۴

# **PAYAM-E-BADI**

**VOLUME 41**  
**No. 443**

**September 2023**

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi